بطلان

عقائد شيعه

**اثر:**

**علامه محمد عبدالستار تونسوی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بطلان عقائد شيعه |
| **نویسنده:** | علامه محمد عبدالستار تونسوی |
| **مترجم:** | گروه علمی فرهنگی موحدین |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پیشگفتار 5](#_Toc238504991)

[مقدمه‌ی مؤلف 8](#_Toc238504992)

[مسأله اول: از عقايد فاسد آنها 14](#_Toc238504993)

[عقيدة شرك به الله تعالي 14](#_Toc238504994)

[مسأله دوم: از عقايد فاسد آنها 22](#_Toc238504995)

[عقيدة بداء 22](#_Toc238504996)

[مسأله سوم: از عقايد فاسد آنها 26](#_Toc238504997)

[عقيده به عصمت ائمه دوازده‌گانه 26](#_Toc238504998)

[طاعت و فرمان‌پذيري از ائمه فرض است 28](#_Toc238504999)

[مسأله چهارم: از عقايد فاسد آنها 33](#_Toc238505000)

[عقيده به تحريف قرآن: 33](#_Toc238505001)

[دلیل اول:‌ 33](#_Toc238505002)

[دلیل دوم: 33](#_Toc238505003)

[دلیل سوم: 34](#_Toc238505004)

[مسأله پنجم: از عقايد فاسد آنها 47](#_Toc238505005)

[عقيدة توهين به رسول و توهين به علی و حسن و حسين 47](#_Toc238505006)

[مسأله ششم: از عقايد فاسد آنها 53](#_Toc238505007)

[عقيدة اهانت به مادران ايمانداران، همسران پيامبر 53](#_Toc238505008)

[مسأله هفتم: از عقايد فاسد آنها 57](#_Toc238505009)

[عقيدة توهين به دختران پيامبر بويژه اهانت به سالار زنان فاطمه زهرا 57](#_Toc238505010)

[مسأله هشتم: از عقايد فاسد آنها 63](#_Toc238505011)

[عقيدة توهين به عباس و پسرش عبدالله و توهين به عقيل پسر ابو ‌طالب 63](#_Toc238505012)

[مسأله نهم: از عقايد فاسد آنها 65](#_Toc238505013)

[عقيدة توهين به خلفاي راشدين و مهاجرين و انصار 65](#_Toc238505014)

[مسأله دهم: از عقايد فاسد آنها 70](#_Toc238505015)

[عقيده توهين به مادران ايمان‌داران و پسران فاطمه ل 70](#_Toc238505016)

[مسأله يازدهم: از عقايد فاسد آنها 77](#_Toc238505017)

[عقيدة تقيه و فضايل آن در نزد شيعه 77](#_Toc238505018)

[تقيه در هر ضرورت و نيازي 78](#_Toc238505019)

[كتمان ومخفی کاری در نزد شيعه 80](#_Toc238505020)

[حكم تقيه در اسلام 81](#_Toc238505021)

[مسئلة دوازدهم: از عقايد فاسد آنها 83](#_Toc238505022)

[عقيده به صيغه [نكاح موقت] و فضايل و مزاياي آن در نزد شيعه 83](#_Toc238505023)

[اركان صيغه و احكام آن 86](#_Toc238505024)

[مهرية صيغه 87](#_Toc238505025)

[هيچ شهادت و هيچ اعلاني در صيغه نيست 87](#_Toc238505026)

[مسأله سيزدهم: از عقايد فاسد آنها 94](#_Toc238505027)

[عقيده به جواز استفاده از زنان اشخاص ديگر [دادن موقتي ناموس خود به ديگران] 94](#_Toc238505028)

[مسأله چهاردهم: از عقايد فاسد آنها 96](#_Toc238505029)

[عقيده به جواز لواط كردن با زنان 96](#_Toc238505030)

[اثبات حرام بودن لواط با زنان با قرآن و سنت 98](#_Toc238505031)

[مسأله پانزدهم: از عقايد فاسد آنها 100](#_Toc238505032)

[عقيدة رجعت 100](#_Toc238505033)

[مسألة شانزدهم: از عقاید فاسد آنها 103](#_Toc238505034)

[عقیدة طینت [سرشت] 103](#_Toc238505035)

[مسأله هفدهم: از عقايد فاسد آنها 107](#_Toc238505036)

[عقيده به كسب پاداش در نوحه‌سرايي و گريبان دريدن و زدن به رخساره بخاطر شهادت حسين 107](#_Toc238505037)

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

حمد و ثنا سزاوار الله تعالی است، از او طلب یاری و آمرزش داریم و به او ایمان می‌آوریم، و بر او توكل می‌كنیم، و از شرارت‌های نفسمان و از اعمال بدمان به ایشان پناه می‌بریم. نفسی كه خداوند او را هدایت دهد گمراه كننده‌ای ندارد. و كسی كه الله تعالی او را گمراه كند، هدایت‌كننده‌ای ندارد. و گواهی می‌دهم كه هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و بی‌شریک است، و گواهی می‌دهم كه سرور ما حضرت محمد بنده و فرستاده اوست. او را به‌عنوان بشارت‌دهنده (به بهشت) و انذاركننده (به جهنم) فرستاد تا روز قیامت. كسی كه از خداوند و پیامبرش اطاعت كند، هدایت یافته، و كسی که نافرمانی آنها نماید، در واقع فقط به خود زیان رسانده و به الله تعالی ضرر نمی‌رساند.

اما بعد ...

خداوند در كتاب استوارش فرموده:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨﴾ [المائدة: 78].

ترجمه: «از میان فرزندان اسرائیل، آنان كه كفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسى بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [كیفر] به خاطر آن بود كه عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز مى‏كردند».

و پیامبر صادق و مصدوق فرموده است: «هركس از شما كه منكری ببیند، پس باید آن را با دستش (با توسل به قدرت فیزیكی) تغییر دهد، پس اگر نتوانست، باید با زبانش به (این امر اقدام نماید) و اگر (باز هم) نتوانست، پس باید با قلبش (از این امر ناراحت شود) واین ضعیف‌ترین مراتب ایمان است» صحیح مسلم.

و یكی از بزرگترین منكرات و اعمال ناپسندی كه برای ایمان خطرآفرین و فسادساز است و بیشتر از همه چیز برای دین زیان‌آور است، «فتنه شیعه روافض» است كه توسط پیروان آن، در هر جایی برای آن تبلیغ می‌شود. پیروان شیعه اباطیل خود را آنچنان در معرض دید مردم قرار می‌دهند كه گویی‌ همان اسلام راستین است، و تفاوت زیادی با مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت ندارد، و اختلاف میان شیعه و سنی تنها یک اختلاف ساده و جزئی است و برگرد مسایل فرعی دور می‌زند.

در حالی‌كه مسأله‌ اینگونه نیست، بلكه اختلاف آنها اصولی و در ارتباط با عقاید‌ مادر و اصلی است و تا جایی شدید است كه پیرو آن را از دین خارج می‌سازد. و چون عامه اهل سنت‌ از این اختلاف شدید بی‌اطلاعند و حتی اكثریت عوام شیعه نیز از این عقاید فاسد شیعی آگاه نیستند ـ چون علمای شیعه از انتشار کتاب‌های زیربنایی و اساسی خود كه مذهب‌شان براساس آنها شكل می‌گیرد در میان عامه مردم خودداری می‌كنند.

 از جناب استاد محمد عبدالستار تونسوی، رئیس سازمان اهل سنت پاكستان، درخواست كردیم كه در كتابچه‌ای مختصر و فشرده، عقاید مهم شیعه و مخالف با کتاب الله و سنت رسول را جمع‌آوری نماید تا مسلمانان از یک طرف نسبت به دین شیعی جعفری آگاه شوند و از طرف دیگر در ارتباط با فساد و باطل بودن آنها، روشنگری بشود. و در حقیقت ایشان این درخواست را پذیرفت خدا به ایشان به خاطر این كار بهترین پاداش را بدهد و این رساله فشرده اما ارزشمند، را تألیف كرد. و جناب شیخ محمد عبدالستار تونسوی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه دیوبند اسلامی در سال 1946 میلادی است. و یكی از استادان وی علامه مجاهد شیخ‌الاسلام سید حسین احمد مدنی است. همان استادی كه وقتی دید شیخ عبد‌الستار مخصوصاً به عقاید شیعه اهتمام می‌دهد، به او توصیه كرد كه بعد از فارغ‌التحصیلی، به لكناءو برود، تا در این عرصه، از امام اهل سنت و جماعت شیخ عبدالشّكور لكنوی كسب فیض كند.

به همین خاطر، وی در سال 1947 میلادی، به لكناو رفت و چند ماه را در محضر (مبارک) شیخ لكنوی به‌منظور تخصص پیدا كردن در پاسخ و رد شیعه، سپری كرد. ایشان در این عرصه از آن استاد دانش‌اندوزی فراوانی كرد. سپس بعد از تقیسم شدن آن دیار به هند و پاكستان به نجف و كربلا و تهران آمد، واز مراكز شیعه دیدن به عمل آورد، و بر كتاب‌هایی كه در كلناءو دسترسی نداشت، دسترسی حاصل كرد. سپس به كشورش پاكستان بازگشت و او از آن زمان، بر مبنر (سازمان اهل سنت) در این زمینه به تلاش و جهاد برخاسته است. و هزار نفر از شیعه بر دستان وی توبه كرده‌اند و با علمای بزرگ آنها مناظره كرده است و به لطف الهی آنها را شكست داده است. تا جایی كه شیعه به گونه‌ای در‌ آمده‌اند كه از او می‌ترسند و جرأت مناظره كردن با او را ندارند.

مقدمه‌ی مؤلف

الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ﴾ [الحج: 46].

«این چشم‌ها نیستند كه كور هستند بلكه این قلب‌هایی كه در سینه‌ها هستند كه كور می‌باشند».

و فرموده:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦ﴾ [الأنعام: 153].

«و این راه راست من است پس از آن پیروی ‌كنید، و از راه‌های (غیر الهی) پیروی نكنید، كه شما را از راه (الله تعالی) دور می‌دارند».

همچنین می‌فرماید:

﴿أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيۡهِ وَكِيلًا ٤٣﴾ [الفرقان: 43].

«آیا دیدی كسی را كه هوا و هوسش را به‌عنوان خدای خود برگرفته است؟!».

و فرموده:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ [الأنعام: 159].

«كسانی كه دینشان را پراكنده ساختند و به گروه‌ها و دسته‌هایی تبدیل شدند، تو هیچ ارتباطی با آنها نداری».

و پیامبر صادق مصدوق فرموده است: «دو چیز را در میان شما باقی گذاشتم كه اگر به آنها چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: كتاب خدا، و سنت پیامبرش » روایت از امام مالک در موطاء.

و نیز آن حضرت فرموده است: «امتم به هفتادو سه فرقه تبدیل خواهد شد، به‌جز یک فرقه، همگی در ‌آتش جهنم هستند». گفته شد: ‌آن فرقه كدام است ای رسول‌ خدا؟! فرمود: «فرقه‌ای است كه بر آن چیزی (روشی) است كه من و اصحابم بر آن هستیم». روایت از ترمذی.

و نیز آن حضرت فرموده است: «اگر دیدید كسانی را كه به اصحاب من ناسزا می‌گفتند، (به آنها) بگوئید: لعنت خدا بر شر و بدی شما باد. »روایت از ترمذی.

و ابن ‌عساكر روایت كرده كه رسول فرمود:

«هرگاه بدعتها ظاهر شود، و آخر این امت اول آن را لعنت كند، پس هر كس علمی در اختیار دارد، باید آن را انتشار دهد، چرا که آن كتمان كننده علم در آن روز، همانند كتمان كننده آنچه كه الله تعالی بر محمد نازل كرده است، می‌باشد» در جامع‌الصغیر سیوطی هم‌چنین روایتی وجود دارد.

و نیز آن حضرت فرمود: (اگر آخر این امت، اول آن را لعنت كند، پس هر كس حدیثی را كتمان سازد، در واقع آنچه را كه الله تعالی فرود آورد، كتمان ساخته است». روایت از ابن‌ماجه.

ناگفته پیداست كه در این دوران، دین ستیزی، كج‌روی، فسق‌گرایی و بدعت‌گرایی و بدگویی درباره اسلام و شعائر آن و درباره سلف این امت یعنی اصحاب رسول‌الله و تابعین نیک پیرو آنها‌ شایع شده است و فتنه‌ها گسترش یافته است، و باطل‌گرایان برخاسته‌اند، و با آرای فاسد خود بندگان را گمراه می‌كنند، و دین الله را تغییر می‌دهند، و با نام اسلام كتاب‌ الله را بدون هیچ حیا و آبرویی تحریف می‌كنند و الحاد و دین‌ستیزی و فسق و فجور را با نام پاک دین اسلام انتشار می‌دهند. و خطرناک‌ترین و كثیف‌ترین این فتنه‌ها، فتنه رافضیت و تشیع است. چه، افراد نادان و سطحی‌نگر و ساده‌اندیش ـ در پرتو شعار و عشق به اهل بیت و ائمه ـ به‌وسیله آن فریب داده می‌شوند. پیرون آنها، به‌صورت خطرناكی به ترویج و اشاعه آن پرداخته‌اند و به همین منظور، شروع به بكارگیری همه وسایل جدید نموده‌اند. و برای باطل خود، گران و با قیمت را مبذول می‌دارند، و همه حقه‌ها و حیله‌ها را برای آن بكار می‌گیرند. خدایا، خودت آنها را از بین ببر، و از شرارت آنها به تو پناه می‌بریم.

و بر مبلغان و واعظان و اصلاح‌گران و عموم علمای مسلمان لازم است كه از این فتنه مغرضانه و كثیف رازگشایی كنند، و در ارتباط با كج‌روی و بطلان آن برای مردم، روشنگری كنند، تا ایمانشان و عقایدشان را محفوظ نگاه دارند.

علمای اسلام و اولیای شئون مسلمانان!

آگاه باشید که بزرگ‌ترین وظایف امروز شما این است كه با همه قدرت و توان خود، باید در زمینه این باطل‌زدایی و این فتنه‌زدایی، و یاری دادن حق، فعالیت كنید، درغیر این صورت، قبل از هر چیز شما مسئول خواهید بود. پس از خدا بترسید و در ارتباط با خودتان و آن مسلمانان از خدا بترسید كه باطل عزم جزم كرده كه سم‌های خود را در میان آنها پخش كند، و انقلاب خود را به آنها هم سرایت دهد، تا عقاید آن ساده‌اندیشان را از حق به باطل تغییر دهد.

آگاه باشید كه من گفتم و ابلاغ كردم ... خدایا تو شاهد باش ...

و پوشیده نیست كه فتنه شیعه با تلاش‌های عبدالله ‌‌بن سبأ یهودی (دشمن اسلام و مسلمانان) و پیروانش:‌ زراره و ابوبصیر و عبدالله ‌بن یعفور و ابو مخنف لوط‌بن یحیی و غیر این‌ها از دروغ‌گویان گمراه شده، آغاز گشت تا به‌وسیله این فتنه، حقایق اسلام را لگدكوب كنند، و میان صفوف مسلمانان تفرقه و پاره‌گی ایجاد نمایند.

و این عقاید شیعی را به سرور ما حضرت علی به دروغ نسبت داده‌اند، در حالی که ایشان بكلی از آنها مبری است،‌ در واقع حضرت علی و اهل بیتش از سرشناسان اهل سنت و جماعت بوده‌اند. و در حقیقت علی و خانواده‌اش تا جعفر صادق در محیط مدینه منوره و محیط ایمان و اسلام و كتاب و سنت بسر بردند, و عبادت و سائر اعمال‌شان مطابق و همسو با اعمال عامّه اهل سنت و جماعت بوده است.

و هنگامی‌كه از شیعه پرسیده می‌شود (شما چه جوابی دارید در این مورد كه) حضرت علی و خانواده‌اش از اهل سنت و جماعت بوده و اعمال آنها را انجام می‌دادند و حیات آنها فرقی با حیات اهل سنت و جماعت نداشته است؟ در جواب می‌گویند‌: آنها از باب تقیه دوشادوش اهل سنت حركت كرده‌اند. و فقط ساعتی از شب یا روز را انتخاب كرده، همراه با پیروان خود در آن می‌نشستند، و آنها را به مذهب شیعه ارشاد می‌كردند.

براستی كه این جواب، مایه حیرت هر انسان منصف و اندیشمندی است، چرا که اگر این جواب را بپذیریم، این ثابت می‌شود كه ائمه شب و روز زندگی كرده و بیست‌ و سه ساعت را در باطل گذرانده و تنها یک ساعت را سرگرم حق بوده‌اند و این فقط و فقط دروغ و بهتانی است كه شیعه بر حضرت علی و خانواده‌اش می‌زنند. پس لعنت خدا بر دروغ‌گویان باد!

قبل از هر چیزی می‌خواهیم اجمالاً بعضی از دیدگاه‌های باطل و بی‌پایه آنها را ذكر كنیم، سپس مفصلاً با مراجعه كردن به كتاب‌ها و منابع مورد اعتماد آنها، در ارتباط با آنها داد سخن سر دهم، تا مسلک آنها روشن شود و كج‌‌روی و انحراف آنها دانسته شود.

1. عقیده شرک نسبت به الله مانند یهود و مسیحیت و سایر مشركان (پناه بر خدا از آن).
2. عقیده فاسد بداء كه مستلزم نسبت دادن جهل به الله تعالی است.
3. عقیده عصمت امامان دوازده‌گانه، كه مخالف عقیده ختم نبوت خاتم پیامبران حضرت محمد می‌باشد.
4. عقیده به اینكه قرآن موجود، تحریف شده و تغییریافته و مواردی در آن زیاد، و از آن كم شده است. (و پناه بر خدا) و این عقیده یكی از زشت‌ترین و فاسد‌ترین عقاید آنان است كه موجب خروج آنها از دایره اسلام می‌باشد.
5. عقیده اهانت به رسول و اهانت به علی و حسن و حسین .
6. عقیده اهانت به مادران ایمانداران همسران پیامبر .
7. عقیده اهانت به دختران پیامبر و بویژ‌ه اهانت به سالار زنان حضرت فاطمه زهراء ـ كه خدا از همه آنها راضی باد.
8. عقیده اهانت به عباس و پسر عباس و عقیل.
9. عقیده اهانت به خلفای راشدین و مهاجرین و انصار.
10. عقیده اهانت به ائمه اهل بیت.
11. عقیده تقیه.
12. عقیده صیغه.
13. عقیده به جواز, دادن موقتی ناموس خود به دیگران.
14. عقیده به جواز لواط با زنان.
15. عقیده رجعت.
16. عقیده خاک.
17. عقیده كسب كردن پاداش در سوگواری و گریبان دریدن و رخساره زدن بخاطر شهادت حسین و غیر این‌ها از عقاید مخالف با عقیده اسلامی كه می‌گوید:‌ «به وقت بلاها و مصیت‌ها باید صبر كرد».

و از الله تعالی خواهش داریم كه این رساله كوچک حجم و در عین حال ارزشمند به لحاظ معنایی را به خوبی تلقی به قبول فرماید، و آن را از روی لطف و كرم خودش، به‌عنوان علتی جهت هدایت بندگانش قرار دهد.

وصلى ‌الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم تسليماً.

محمد عبد الستار تونسوی

4/11/1403 ﻫ

مسأله اول:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة شرك به الله تعالي

محمد‌بن یعقوب كلینی در اصول كافی (باب اینكه زمین همگی از آن امام است) از ابی‌عبدالله ، روایت می‌كند كه او گفته است:‌ «دنیا و آخرت برای امام است ـ‌ هر جا كه بخواهد آن را قرار می‌دهد، و به هر كس كه بخواهد آن را می‌دهد ـ و از طرف الله تعالی این اختیار به او داده شده است»[[1]](#footnote-1).

پس یک مسلمان منصف از این عبارت چه برداشتی می‌كند در حالی‌كه الله تعالی در آیات محكمش می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡأَرۡضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾ [الأعراف: 128].

«زمین از آن الله تعالی است آن را به هر كس كه بخواهد، می‌دهد».

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [آل‌عمران: 109].

«پادشاهی و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن الله تعالی است».

﴿فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ ٢٥﴾ [النجم: 25].

«آخرت و دنیا از آن الله تعالی است».

﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١﴾ [الملك: 1].

«پر بركت و زوال‌ناپذیر است كسی كه حكومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست».

و شیعه می گویند و می‌نویسند که: ‌«علی گفته: ... من اول و آخر و من ظاهر و باطن و من وارث زمین هستم» [[2]](#footnote-2).

و این عقیده نیز مانند عقیده نخست، باطل و بی‌پایه است. و علی از آن مبرا است، و این تنها یک تهمتی بزرگ است كه به او زده شده، و حاشا از این‌كه حضرت علی چنین بگوید.

این در حالی است كه الله تعالی می‌فرماید‌:

﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾ [الحديد: 3].

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن».

﴿وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الحديد: 10].

«و میراث آسمان‌ها و زمین از آن الله تعالی است».

و مفسر شیعی مشهور مقبول احمد این آیه سوره زمر: ﴿وَأَشۡرَقَتِ ٱلۡأَرۡضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ [الزمر: 69]. ‌را تفسیر كرده و گفته:‌ «جعفر صادق می‌گوید: پرودگار زمین همان امام است. پس وقتی‌كه امام خارج می‌شود، نورش كافی است و دیگر مردم به نور خورشید یا ماه احتیاجی نخواهند داشت». اندیشه كنید كه چگونه آنها امام را به‌عنوان پروردگاری قرار داده‌اند آنجا كه در معنای ﴿بِنُورِ رَبِّهَا﴾ گفته‌اند:‌ امام همان رب است و مالک زمین.[[3]](#footnote-3) و بدین‌سان این مفسر شیعی در تفسیر این آیه سوره زمر:

﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٦﴾ [الزمر: 65-66].

گفته كه در كافی از جعفر صادق روایت شده كه معنایش این است كه: اگر در ولایت علی، كسی را شریک قرار دهی، «عملت نابود می‌شود» از آن حاصل می‌شود.

سپس در تفسیر ﴿بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ﴾ گفته: یعنی پیامبر را همزمان با طاعت، عبادت و بندگی كنید و او را سپاس‌گذاری كنید چرا كه ما، برادری برای تو قرار دادیم و پسرعمویت را به‌عنوان بازوی كمكی و تقویتی برای تو قرار دادیم[[4]](#footnote-4).

نگاه كنید كه چگونه به دروغ تفسیر این آیه را به جعفر صادق نسبت داده‌اند، در حالتی‌كه همه آن آیات در زمینه توصیه الله تعالی و این‌كه الله تعالی خالق همه چیز است و هموست كه بایستی همه عبادات را متوجه او ساخته می باشد.

چگونه آن را تحریف كرده‌اند و آن شرک جلی را از آن بیرون آورده‌اند؟ خدا به آنها سزا بدهد. و بدین‌سان این مفسر شیعی در تفسیر این گفته الهی: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: 56]. گفته كه جعفر صادق به نقل از حسین آن را چنین تفسیر كرده كه الله تعالی جن و انس را آفریده تا او را بشناسند، چون اگر او را بشناسند، او را عبادت خواهند كرد. آنگاه یكی از آنها پرسید:‌ آن شناخت چیست؟! جواب داد: به اینكه مردم امام زمان خود را بشناسند[[5]](#footnote-5).

و كلینی در اصول كافی نقل كرده كه امام محمد باقر گفته: ما صورت و چشم خدا در خلقش هستیم و دستان او هستیم كه به رحمت بر بندگان باز و گسترده شده است[[6]](#footnote-6). و همچنین گفته: ما زبان الله تعالی و صورت الله تعالی و ما چشم الله تعالی در میان خلقش هستیم[[7]](#footnote-7).

و از ابی‌عبدالله (جعفر صادق) نقل شده كه امیرالمؤمنین چه بسیار كه می‌گفت: من شریک الله تعالی در میان بهشت و جهنم هستم ... چندین خاصیت به من داده شده كه قبل از من به كس داده نشده، (علوم) مربوط به مرگ و مصیبت‌ها و نسب‌ها و فصل الخطاب را یاد گرفتم. آنچه كه از من سبقت گرفته (و قبل از من بوده) از دست من در نرفته، و آنچه را كه از من پنهان و غایب شده، غایب نشده است[[8]](#footnote-8).

نگاه كنید كه چگونه به خود جرأت داده‌اند كه صفات الله تعالی را برای حضرت علی ثابت كنند. و همچنین مفسر شیعی مقبول‌ احمد در تفسیر این آیه سوره قصص: ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ﴾ [القصص: 99]. گفته كه جعفر صادق در تفسیر آن گفته است:‌ما صورت خدا هستیم.

نگاه كنید كه چگونه امام را به‌عنوان خدایی جاویدان قرار داده‌اند. خداوند از آنچه كه آن ظالمان می‌گویند بس بدور است.

و كلینی در باب اینكه «ائمه علم آنچه كه بوده و خواهد بود و اینكه چیزی بر آنها پوشیده نیست». از جعفر صادق نقل كرده. كه: «من آنچه را كه در آسمان‌ها و زمین و آنچه را كه در بهشت و جهنم است، می‌دانم و آنچه را كه بوده، و آنچه را كه خواهد بود، می‌دانم»[[9]](#footnote-9).

و نیز در اصول كافی آمده است: «آنها هر چه را كه بخواهند، حلال، و هرچه را كه بخواهند حرام می‌نمایند و هرگز نخواهند خواست مگر آنكه خدا بخواهد»[[10]](#footnote-10).

و كلینی همچنین درباب اینكه ائمه‌ می‌دانند كه چه وقتی می‌میرند، و فقط با انتخاب خود می‌میرند، ذكر كرده كه ابوعبدالله گفته است: «هر امامی كه نداند چه بر سرش می‌آید، پس او حجت خدا بر خلقش نیست»[[11]](#footnote-11).

در حالی‌كه الله تعالی می‌فرماید:‌

﴿ قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [النمل: 65].

 و فرموده:

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: 59].

ولی شیعه‌ ائمه خود را در علم غیب با خداوند شریک ساخته‌اند.

و كلینی در باب اینكه اگر بر ائمه ساتر قرار داده شود، به هر انسانی موارد زیان و سود او را به او خاطر نشان می‌سازند، ذكر كرده كه ابوجعفر گفته:‌«اگر بر زبان‌های شما دهان‌بندی قرار داده شود، برای هر شخصی موارد زیان و سود او را خاطر نشان می‌ساختم»[[12]](#footnote-12).

و نیز كلینی در اصول كافی كه بزرگترین مراجع شیعه است، در باب (ائمه همه علومی را كه به ملائكه و انبیاء و پیامبران علیهم‌السلام، داده شده، می‌دانند،) از حضرت ابی‌عبدالله ذكر كرده كه او گفته است:‌ الله تعالی دارای دو علم است، علمی كه ملائكه و پیامبران و رسولانش را هم از آن مطلع ساخته، پس از آن علم ما هم مطلع هستیم. و علمی كه به خود اختصاص داده است. پس اگر چیزی از آن بنظر خدا رسید، ما را از آن هم مطلع می‌سازد و ائمه قبل از ما هم بدان‌ها عرضه شده است».

نگاه كنید، آنها به زعم خودشان ائمه را حتی از ملائكه و پیامبران و رسولان هم داناتر و عالم‌تر دانسته‌اند. و آنها را با الله در علومش شریک دانسته‌اند. همه اینها كفر و دروغ و بهتان است.

و اصول كافی و مراجع و مؤلفات دیگر شیعه سرشار از این چرندیات و تهمت‌هاست و ما فقط در اینجا قسمت كوتاهی را ذكر كردیم. و شیعه‌ها دارای قصیده‌ای به زبان اردو هستند كه آكنده از شرک به الله تعالی است. در آن قصائد شدیداً درباره أئمه اغراق شده است تا جائیكه در بعضی از آنها آمده است كه سایر پیامبران در وقت سختی و شدت از علی مدد و كمک می طلبند مثلاً نوح در وقت غرق شدن از او كمک خواسته، و ابراهیم و لوط و هود و شیث همگی از او كمک خواسته، و او هم آنها را یاری داده است. و اینكه معجزات علی عظیم و شگفت‌آور است! و علی (پناه بر خدا) بر همه چیز قادر و توانا است.

سطور فوق تنها چندین عبارت از كتب معتمد شیعه است تا خواننده بداند كه كتاب‌های آنان سرشار از این‌گونه عقاید شرک‌آمیز است. پس آیا كسی با وجود دارا بودن این عقاید می‌تواند مسلمان باقی بماند؟!.

خداوند می‌فرماید:‌

﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ٦٢﴾ [الزمر: 62].

«الله خالق هر چیزی است، و بر همه چیز وكیل (و آگاه) است».

و می‌گوید:

﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا﴾ [الكهف: 26].

«و كسی را در حكم ‌رانی‌اش شریک نمی‌گیرد».

 و می‌فرماید:‌

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [البقرة: 255].

«خدایی كه هیچ معبودی جز او وجود ندارد. اوست زنده (و) قیوم، نه خوابى سبک او را فرو مى‏گیرد و نه خوابى گران‏، هر آنچه را كه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ اوست‏».

و فرموده:‌

﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ [الزمر: 65].

«و قطعاً به تو و به كسانى كه پیش از تو بودند وحى شده است: «اگر شرک ورزى حتماً كردارت تباه و مسلّماً از زیانكاران خواهى شد».

و می‌گوید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 48].

«به راستى خداوند [آن را] كه به او شرک آورده شود، نمى‏بخشد و جز آن را براى هر كس كه بخواهد، مى‏بخشد و هر كس كه به خدا شرک آورد، گناهى بزرگ بربافته است‏».

و فرموده:‌

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُ﴾ [المائدة: 72].

«بى‌گمان كسى كه به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام مى‏گرداند و جایگاهش آتش [دوزخ‏] است».

 و فرموده:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٥﴾ [آل‌عمران: 5].

«به یقین خدا [ست كه‏] چیزى در زمین و در آسمان بر او نهان نمى‏ماند».

این آیات و امثال آنها صریحاً قایل بر این هستند كه تنها خداوند خالق همه چیز است و تدبیركننده و چاره‌اندیش آسمان‌ها و زمین است و بر همه چیز توانا است و او همه چیز را می‌داند.

و شیعه در پی اثبات صفات الهی برای ائمه خود می‌باشند، آیا اثبات صفت الهی برای غیر الله شرک نیست؟!.

و كسی كه معتقد به اثبات آن برای غیرالله باشد، آیا مشرک نیست؟! بلكه این شرک در صفات خداوند است، و گوینده چنین اقوالی، واقعاً مشرک است.

مسأله دوم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده بداء

بداء به‌معنای ظهور بعد از پنهان شدن است. چنان‌كه در قرآن آمده است:

﴿وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يَكُونُواْ يَحۡتَسِبُونَ﴾ [الزمر: 47]

«و از سوى خداوند چیزى برایشان آشكار شود كه گمان نمى‏كردند».

یا به‌معنای: پیدایش رأی جدید است كه قبلاً وجود نداشته است, چنان‌كه در قرآن آمده است‌:

﴿ ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ ٣٥﴾ [يوسف: 35].

«آن گاه پس از دیدن آن نشانه‏ها، به نظرشان آمد كه او را تا چندى به زندان افكنند».

و بداء با هر دو ‌معنای که ذکر شد، مستلزم جهل قبلی و پیدایش دانش و آگاهی بعد از آن است. كه هر دوی این‌ها در سنت خداوند محال است. چرا که علم خداوند ازلی و ابدی است. چنانكه فرموده است:

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59].

«كلید‌های غیب تنها در نزد اوست، و جز او كسی آنها را نمی‌داند، او آنچه را كه در خشكی و دریاست، می‌داند، هیچ‌ برگی (از درختی) نمی‌افتد مگر اینكه از آن آگاه است، و نه هیچ‌ دانه‌ای در تاریكی‌های زمین، و نه هیچ تر و خشكی وجود دارد، ‌جز اینكه در كتابی آشكار [در كتاب علم خدا] ثبت است».

و شیعه معتقدند به اینكه (صفت) بداء در الله تعالی تحقق پیدا كرده است، چنان‌كه عبارت‌های زیر كه از مراجع اصل آنها نقل شده است بر آن دلالت دارند:‌

محمدبن یعقوب كلینی در كتابش (اصول كافی) باب كاملی را به بداء اختصاص داده و آن را (باب بداء) نام نهاده، و روایت‌های فراوانی را در آن باب آورده است كه ما بعضی از آنها را ذكر می‌كنیم: از زراره‌بن‌اعین از یكی از آنها نقل است كه: ‌«الله‌تعالی با هیچ چیزی مثل بداء عبادت نشده است. (یعنی هیچ عبادتی به پای آن نمی‌رسد) و در روایت ابن‌ابی‌عمیر از هشام پسر سالم از جعفر صادق نقل شده كه: الله‌تعالی با هیچ چیزی مانند بداء بزرگ و تعظیم نداشته شده است!!».

«از مرازم ‌بن حكیم نقل است كه گفته است: از ابوعبدالله شنیدم كه می‌گفت: هیچ پیامبری مقام نبوت دریافت نكرده مگر آنكه برای الله تعالی به 5 چیز اعتراف كرده است: بداء، مشیت، سجده، بندگی، و طاعت».

و ریان بن‌صلت گفته است: از رضا شنیدم كه می‌گفت:‌ «خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر به حرام ساختن شراب و اقرار كردن به بداء» و همچنین كلینی نقل كرده: «برای الله تعالی نسبت به ابومحمد، بعد از ابوجعفر، رأی جدیدی كه قبلاً آن را نداشته بود، ظاهر شد. چنان‌كه در ارتباط با موسی بعد از رفتن اسماعیل، رأیی ظاهر شد كه حال او را نمایان ساخت. و بداء چنان است كه تو با خودت سخن گفته باشی گر چه باطل‌گرایان خوششان نیاید. و ابو محمد بعد از من بر حق است و او علمی در اختیار دارد كه بدان احتیاج است، و ابزار امامت همراه اوست»[[13]](#footnote-13).

آری، اینان در این باره بر خدا و بر ائمه خودشان دروغ بسته‌اند -در ارتباط با الله گمان غیرحق و گمان جاهلیت می‌برند- ادعا می‌كنند كه الله می‌خواست ابوجعفر را امام كند پس وقتی كه او مرد قبل از آنكه امام شود، در آن هنگام برای الله تعالی چنین هویدا شد كه امام ابومحمد باشد و این كار را هم كرد. و این همانگونه است كه او می‌خواست اسماعیل را به‌عنوان امام قرار دهد، پس (پناه بر خدا) رأی جدیدی به‌نظرش رسید و رأی سابق خود را تغییر داد، و موسی كاظم را به‌عنوان امام مردم قرار داد. و این‌گونه بخاطر تبعیت از امیال و آرزوهای خودشان، بر الله تعالی افتراء می‌بندند، پس عذاب جهنم انتظار آنها را می‌كشد بخاطر این عقائدی كه دارند. و خدا آنها را بكشد! فراموش كردند كه این عقیده بدائیت نسبت دادن جهل و نادانی به خدای دانا و آگاه و كاردان و بزرگ است و كفر آشكاری می‌باشد.

و كلینی از ابوحمزه ثمالی نقل كرده كه او گفته است:‌ از ابوجعفر شیندم كه می‌گفت: الله تعالی این امر را تا هفتاد سال زمان‌بندی كرده است. پس وقتی كه حسین كشته شد، خشم الله تعالی بر اهل زمین فزونی گرفت و آن را تا 140 سال به تأخیر انداخت[[14]](#footnote-14) و ما در این باره با شما سخن گفتیم. و شما آن حدیث و سخنان را بازگو كردید، و پرده‌دری نمودید، و بعد از این دیگر الله تعالی وقتی برای ما مقرّر نكرد. ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾ [الرعد: 39]. ابوحمزه گفت: در این باره با جعفر صادق سخن گفتم. او گفت: این‌گونه بوده است»[[15]](#footnote-15).

و مراد از (این امر) در كلامش، همان ظهور مهدی است.

گذشته از این، همه این مدعیات آنها باطل و بی‌پایه است. چرا كه از عقیده (بداء) چنین اسنتباط می‌شود كه خداوند «نعوذ بالله» نسبت به این اشیاء دیر هنگام جاهل و نا‌آگاه بود، و فقط زمانی متوجه آنها شده كه آنها پدید آمده‌اند. و به مقتضای همین پیدایش رأی خود را تغییر داده، و رأی جدیدی را اتخاذ كرده است. بی‌خبر از این‌كه نسبت دادن جهل به الله تعالی كفری واضح و بی‌پرده است.

مسأله سوم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده به عصمت ائمه دوازده‌گانه

محمد‌بن یعقوب كلینی در «اصول كافی» از جعفر صادق نقل كرده كه:‌ «اوامر علی اجرا می‌شود و نواهی او هم مورد پرهیز واقع خواهند شد». فضلیتی كه برای حضرت محمد وجود داشته، برای او هم وجود دارد. و محمد از همه خلق برتر است. كسی كه چیزی از دستورالعمل‌های علی را مورد پیگرد و اعتراض قرار دهد، گویی احكام و دستورالعمل‌های الله تعالی و پیامبرش را مورد اعتراض قرار داده است. و كسی كه در مسأله‌ای كوچک یا بزرگ سخن و حكم او را نپذیرد، تا حد شریک قرار دادن برای الله تعالی پیش رفته است ... و بدینسان، برای همه ائمه، یكی پس از دیگری، این حكم جاری است. الله تعالی آنها را به‌عنوان اركان زمین قرار داده كه می‌توانند زمینیان را به لرزه در آورند. آنها حجت بالغ خداوند برای بالا‌نشینان زمین، و زیر زمینیان می‌باشند. و امیرالمؤمنین چه بسیار كه می‌گفت:‌ من سهیم و شریک الله تعالی در میان بهشت و جهنم هستم. و من فاروق اكبر هستم. و من مالک عصا و میسم [= ابزار داغ زنی] می‌باشم. و همه فرشتگان و جبرئیل و رسولان به مثل آنچه كه برای محمد اقرار كرده‌اند، برای من هم اقرار كرده‌اند. و من هم هم‌چو پیامبر بار رسالت الهی را به دوش كشیده‌ام»[[16]](#footnote-16).

و کلینی همچنین نقل کرده: «امام جعفر صادق گفته است: «ما انبارهای دانش الله تعالی هستیم. ما برگردان فرمان الله تعالی هستیم. ما جماعتی معصوم می‌باشیم. الله تعالی به اطاعت کردن از ما، فرمان داده، و از نافرمانی کردن‌ها، نهی کرده است. و ما برای بالانشینان زمین و و زیرمینیان آن، حجت بالغ الله تعالی هستیم»[[17]](#footnote-17).

و كلینی ذكر كرده: «از جعفر صادق شنیدم كه می‌گفت: ائمه به منزله رسول می‌باشند، با این تفاوت كه آنها پیامبران نیستند، و بسان پیامبر برای آنها همسرگزینی حلال نمی‌باشد. به استثنای این مسأله ـ‌ آنها به منزله رسول اكرم می‌باشند».

و كلینی در باب اینكه «الله تعالی بر هر یک از امامان نص قرار داده» از ابو جعفر نقل كرده، كه از او درباره اسباب نزول این آیه سؤال شد:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾ [الأحزاب: 6].

گفت: در ارتباط با مسأله امیری نازل شد. این امیری در فرزند حسین و كسان بعد از او جاری شده است. پس ما نسبت به امر و به رسول الله تعالی از مؤمنان و مهاجران و انصار اولاتر هستیم. گفتم‌: آیا اولاد جعفر هم از الله تعالی (و این نزدیكی به رسول خدا) بهره دارند؟! گفت: خیر. آنگاه من تیره‌هایی از بنی‌عبد‌المطلب را برای او برشمردم، جوابش درباره همه آنها «نه» بود. و فرزندان حسن را فراموش كردم. بعد از آن بر او بهره‌ای دارند؟! گفت: خیر، به‌خدا ای عبد‌الرحیم، به‌غیر از ما، هیچ محمدی دیگری در آن بهره‌ای ندارد»[[18]](#footnote-18).

طاعت و فرمان‌پذيري از ائمه فرض است

از ابوصباح نقل شده كه او گفته است: شهادت می‌دهم كه من از امام صادق شنیدم كه می‌گفت: اعتراف می‌كنم به این‌كه «علی» امامی است كه الله تعالی فرمان‌پذیری از او را واجب ساخته است، و نیز اعتراف می‌كنم كه هر یک از حسن و حسین و علی‌بن‌حسین و محمد‌بن‌علی امامانی هستند كه الله تعالی فرمان‌پذیری و اطاعت كردن از آنها را فرض كرده است»[[19]](#footnote-19).

و همچنین كلینی نقل كرده: امام محمد باقر گفته است: فرمان الهی تنها در شبان قدر به سراغ پیامبر و اولیاء و اوصیاءش می‌آید و به آنها می‌گوید:‌چنین و چنان كن! و بدینسان آنها در ارتباط با فرمان و دستور وی، آن را دانسته‌، و چگونگی عمل كردن بدان را گرفته بودند»[[20]](#footnote-20).

شیعه معنای امامت را به‌صورت خود ساخته مطرح كرده است چرا که امام را همچون پیامبران الهی معصوم دانسته، و او را به‌عنوان دانای به غیب معرفی كرده‌اند و به‌منظور تأیید كردن این اهداف خود، این رؤیت‌های جعلی را به‌عنوان افتراء و دروغ ذكر كرده‌اند.

حقیقت این است كه امام به معنای الگوه و قدوه مطلق و بی‌چون و چرا می‌باشد.

و این لفظ هم بر مؤمن و هم بر كافر اطلاق می‌گردد. مانند این فرموده الله تعالی:

﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗا﴾ [البقرة: 124].

و این فرموده خداوند:

﴿رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: 74].

و مانند این سخن الهی:

﴿فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾ [التوبة: 12].

و: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ [القصص: 41].

واژه امامت، مستوجب عصمت، و غیب‌شناسی، و تدبیراندیشی در شئون (هستی) نیست. و شیعه، دلیلی در دست ندارند كه ثابت كند صفات فوق به امام اختصاص دارد. بله، همانا كه قرآن مراتب چهارگانه مذكور را در كتابش گنجانده است آنجا كه می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69].

«و كسی كه از الله و رسولش اطاعت كند، آنها با كسانی هستند كه خداوند از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان بر‌ آنها نعمت ارزانی داشته است، و ‌آنها بهترین رفیق و یار می‌باشند».

در این مراتب و طبقه‌های چهارگانه آن امامتی كه شیعه آن را اختراع كرده، و آن را به ‌عنوان اساس و پایه مذهب خود قرار داده است، وجود ندارد. با وجودی كه حضرت علی و اهل بیتش شدیداً با اینكه امام به‌معنای «معصوم یا واجب‌الطاعه» باشد، مخالفت می‌كردند. و وقتی كه مردم بعد از شهادت حضرت عثمان خواستند با حضرت علی بیعت كنند، و گفتند: دستت را دراز كن تا با تو بیعت كنیم؛ گفت:‌ رهایم كنید! و دنبال فرد دیگری بگردید، و اگر مرا رها كنید، من هم مانند شما خواهم بود و شاید بیشتر از شما سمع و طاعه داشته باشم نسبت به كسی كه او را خلیفه می‌كنید. و اگر من معاون و وزیر (خلیفه) شما باشم بهتر است از اینكه امیر شما شوم»[[21]](#footnote-21).

و این مطلب از نهج‌البلاغه كه یکی از مراجع مورد اعتماد شیعه است، نقل شده است. اگر امامت از جهت خداوند می‌بود، علی این عذر را نمی‌آورد، چرا که امامتی كه از طرف خداوند بر آن نص وارد آمده باشد، واجب ‌الطاعه ـ هم برای امام و هم برای مردم است. و بدین‌سان حضرت حسن امامت را به معاویه واگذار كرد، و با او بیعت كرد. و بدین‌سان حضرت حسین‌بن‌علی، بر دستان معاویه بیعت كرد[[22]](#footnote-22).

اگر حسن و حسین امامان برآمده از فرموده الله تعالی می‌بودند، هرگز با معاویه بیعت نمی‌كردند، و خلافت و حكم را به او واگذا نمی‌نمودند. و مأمون به حضرت رضا گفت: چنین بنظرم رسیده كه خود را از خلافت كنار بكشم و آن را به تو واگذا نمایم ... با تو بیعت كنم. حضرت رضا گفت‌: من (هرگز میلی به این كار ندارم) و آن را از روی اراده خودم انجام نمی‌دهم. باری، قبول نكردن مقام خلافت توسط حضرت رضا، نشان‌دهنده این امر است كه امامت امری نص‌دار و فرض شده نیست كه شیعه و رافضی‌ها، اصحاب گرامی پیامبر را بخاطر عدم قایل شدن به آن، كافر دانسته‌اند. (انشاءالله در بحث و جایگاه خاص خودش، به آن خواهیم پرداخت) و اما صفاتی كه قرآن و احادیث نبوی برای پیامبر ثابت شده است، ما به آنها اعتقاد داریم. مثلاً قرآن صراحتاً می‌گوید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: 107].

«و ما تو را فقط به‌عنوان رحمتی برای جهانیان فرستاده‌ایم».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [سبأ: 28].

«و تو را براى همه مردمان جز مژده آور و هشدار دهنده نفرستاده‏ایم‏‏».

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158].

«بگو ای مردم! من فرستاده خداوند برای همه شماها هستم».

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ [الفرقان: 1].

«مبارک است كسی كه فرقان (جداكننده حق از باطل) را بر بنده‌اش نازل كرد تا برای جهانیان انذاركننده بشود».

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65].

«قسم به پرودگارت ایمان نمی‌آورند تا زمانی كه تو را در اختلافات و نزاعات فیمابین خودشان داور كنند، و در دل‌هایشان شكی و یا تنگی‌ای نسبت به قضاوت تو پیدا نكنند و كاملاً تسلیم و مطیع شوند».

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7].

«آنچه را كه پیامبر آورده، برگیرید، و از آنچه كه نهی كرده، دوری كنید».

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: 31].

«بگو: اگر خدا را دوست مى‏دارید، از من پیروى كنید تا خدا شما را دوست بدارد».

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ [النساء: 80].

«و هر كس از رسول پیروی و اطاعت كند، در حقیقت از خداوند اطاعت كرده است».

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«و كسی كه با رسول خدا بعد از آنكه هدایت برایش روشن شده، مخالفت كند، و راه مؤمنان را نپوید، او را با آنچه كه برای خود برگزیده، وا می‌گذاریم، و او را وارد جهنم می‌سازیم. و (این) سرنوشتی بد است».

امت اسلامی بر این اتفاق نظر دارد كه محمد بزرگ‌ترین و گرامی‌ترین انسان‌هاست، و دارای آن‌چنان منزلت بلند بالایی است كه هیچ احدی در صفات و فضایل بدان نمی‌رسد. و او معصوم و مطاع است و او خاتم پیامبران است، و جانشینانش به روش او گام برداشته‌، و از آثارش پیروی می‌كنند، و در هر كوچک و بزرگی به او اقتداء می‌كنند و آنها پرهیزگار و بسیار فاضل هستند, اما بسان پیامبر معصوم نیستند، و در فضل و كمال به پای او نمی‌رسند، آن‌چنان‌كه شیعه در ارتباط با ائمه خودشان افترا می‌زنند.

مسأله چهارم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده به تحريف قرآن:

شیعه به سه دلیل به قرآنی كه هم‌اكنون در دسترس مسلمانان قرار دارد، ایمان نمی‌آورند:

دلیل اول:‌

برحسب عقیده شیعه همه اصحاب دروغگو هستند و اصحاب معتقد بودند كه «دروغگویی» عبادت است. و بدین‌سان ائمه اهل بیت دروغگو بوده، ولی تقیه كار بوده‌اند «و معتقد بودند به اینكه دروغ‌گویی، عبادت است». پس اگر همه اصحاب و ائمه اهل بیت دروغگو بوده‌اند، پس چه كسی قرآن واقعی را از طرف پیامبران به آنها رسانده است؟!.

دلیل دوم:

و بدین‌سان طبق عقاید شیعه اصحاب گرامی دروغگو بوده و این در حالی است كه آنها قرآن را نقل و روایت كرده‌اند. و ائمه اهل بیت روایت آنها را نه تنها روایت نمی‌كنند بلكه آن را موثق نمی‌دانند و تصدیق نمی‌كنند، با این حساب رافضی‌ها و شیعه چگونه می‌توانند به صحت و تمامیت قرآن موجود اطمینان حاصل كنند؟!

دلیل سوم:

روایت‌های خود شیعه است كه بنا به نظرشان صحیح هستند. در كتاب‌های معتمد آنها، بیش از هزار روایت متواتر وجود دارد كه صراحتاً از تحریف‌‌ و تغییر قرآن موجود در دسترس‌ ما خبری می‌دهند. در این كتاب‌های معتمد شیعه یک روایت درست ملاحظه نمی‌كنیم، از نظر این كتاب‌ها، قرآن كنونی، از حیث ثبوت حتی از یک خبر صحیح هم ـ در نظر شیعه ـ كم ارزش‌تر است!!.

و اما اینكه می‌بینیم بعضی از شیعیان به اقوال چهار تن از علمای شیعه (شریف مرتضی، ابوجعفر طوسی و ابوعلی طبرسی، و شیخ صدوق) استناده كرده، تحریف‌یافتگی قرآن را انكار می‌كنند، این استنادشان باطل و بی‌پایه است، چرا كه مدارمذهب شیعه بر روی مذهب ائمه معصومین، و جمهور محدثین شیعه، و روایت‌های آنها كه بیش از 2000 روایت است،‌ و همگی قایل به تحریف قرآن می‌باشند، قرار گرفته است. بنابراین سخنان این چهار بیچاره در مقابل سخنان ائمه معصوم و جمهور محدثان شیعه و سرشناسان قدیمی بزرگ شیعه چه وزن و ارزشی دارد؟!.

گذشته از این، این چهار نفر، صرفاً بخاطر مراعات كردن شرایط زمان خود، و از باب تقیه، به صحت این قرآن اذعان كرده‌اند، و پوشیده نیست كه آنها به تقیه‌‌كاری خیلی بها می‌داده‌اند. و در این كتاب، ان‌شاءالله، در جای خودش در این ارتباط مطالبی را ذكر خواهیم كرد. و جالب این‌كه خود پژوهشگران شیعه اقوال این چهار نفر را به زیر تیغ انتقاد كشیده‌اند. چنان‌كه حسین‌بن‌محمد تقی نوری طبرسی در كتابش (فصل الخطاب في ‌اثبات تحریف كتاب رب‌الارباب) به این نكته اذعان كرده، و در صفحه 33 آن گفته: «ندانسته‌ایم كه كسی از قدما با آنها موافق بوده باشد».

و بیشتر محدثان شیعه قایل به تحریف قرآن هستند. چنان‌كه طبرسی در كتابش فصل‌الخطاب ص 32 می‌گوید‌: «واین مذهب جمهور محدثان است كه ما بر سخنان آنان اطلاع یافته‌ایم». و می‌خواهیم به‌طور فشرده، روایاتی چند در باب تحریف قرآن را ذكر كنیم كه كتب معتمد شیعه آنها را موثق و صحیح می‌دانند:‌ محمد‌بن‌یعقوب كلینی در اصول كافی در باب (جامعان قرآن فقط ائمه بوده، و آنها دانش آن را تماماً می‌دانند) از جابر روایت كرده كه او گفته: از ابوجعفر شنیدم كه می‌گفت: هر كس از مردم ادعا كند كه قرآن را طبق نزول الله تعالی جمع كرده، یقیناً دروغ گفته، و تنها كسی كه در این میان آن را به‌صورت اصلی و واقعی‌اش جمع كرده، حضرت علی‌بن ابی‌طالب و ائمه بعد از او می‌باشد».

و نیز كلینی در اصول كافی ص 67 چاپ هند، از سالم‌بن سلمه روایت كرد، كه مردی بر ابوعبدالله قرائت كرد و من حروفی از قرآن را گوش می‌دادم كه با قرائت مردم جور در نمی‌آمد. آنگاه ابوعبدالله گفت: از این قرائت دست بردار! از همین قرآن مردم بخوان تا مهدی ظهور می‌كند. پس وقتی كه او ظهور می‌كند، آیه به آیه كتاب الله را می‌خواند. و آن مصحفی را كه علی نوشته بیرون می‌آورد. و گفت: علی وقتی كه از كتابت آن فارغ شد، آن را به آن مردم (اصحاب راشده) نشان داد. و به آنها گفت: این كتاب الله تعالی است كه بر محمد نازل كرده‌ است و من آن را در دو جلد جمع‌آوری كرده‌ام. آنگاه آنها گفتند: ما خود مصحفی داریم كه همه قرآن در آن جمع شده است. احتیاجی به مصحف تو نداریم. آنگاه او گفت: به‌خدا، دیگر بعد از امروز، آن را نخواهید دید، فقط بر من لازم بود كه شما را از آن مطلع سازم. تا آن را قرائت كنید و بخوانید».

و همچنین كلینی در اصول كافی ص 67 چاپ هند، ذكر كرده كه:‌ «احمد‌بن ابی‌نصیر می‌گوید: ابوالحسن مصحفی را به من داد، و گفت:‌ به آن نگاه نكن! من هم آن را باز كردم و این آیه را خواندم ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [البينة: 1]. در آن نامه هفتاد نفر از قریش، همراه با نام پدرانشان را ملاحظه كردم».

و كلینی در اصول كافی ص 264 باب (نكاتی درباره اسباب نزول ولایت) از ابوعبدالله روایت كرده، «ولقد عهدنا الي‌ آدم من قبل كلمات في محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسين والائمه من ذريتهم فنسي» این‌گونه به‌خدا بر محمد نازل شده است».

و باز كلینی در اصول كافی ص 264 از جعفر صادق نقل كرده كه: جبرئیل این آیه را این‌گونه بر پیامبر فرود آورد:

«يا ايها الذين اوتوالكتاب آمنوا بما نزلنا في عليٍ نوراً مبينا»[[23]](#footnote-23)\*.

و بعضی‌ها می‌گویند عثمان مصاحف موجود را سوزانده، و سوره‌هایی را كه در ارتباط با فضایل علی و اهل بیتش بوده‌، ضایع كرده است. از جمله آن سوره‌ها این سوره است.

«بسم الله الرحمن الرحيم. يا ايها الذين امنوا امنوا بالنورين انزلنا هما یتلوان عليكم آياتي ویحذرانكم عذاب يوم عظيم نوران بعضهما من بعض وأنا السميع العليم»[[24]](#footnote-24)«به نام خدای بخشنده مهربان. ای ایمانداران به دو نوری كه نازل كرده‌ایم، ایمان بیاورید. آن دو، آیات من را كه بر شما می‌خوانند و از عذاب روز بزرگی شما را برحذر می‌دارند. آن دو نور از یكدیگر هستند و من شنوا و آگاه هستم».

و ملاحسن از ابوجعفر نقل كرده كه «دلیلی كه نشان می‌دهد این قرآن دستخوش زیادت و نقص گردیده است این است كه در آن، از حق ما بر آن صاحب حق (بر خلافت) خبری نیست و پوشیده شده است»[[25]](#footnote-25).

و احمد ‌بن ابی‌طالب طبرسی در كتاب (احتجاج) از ابوذر غفاری نقل كرده كه وقتی رسول به دیدار حق شتافت، حضرت علی قرآن را جمع كرد و آن را پیش مهاجران و انصار آورد. و آن را به آنها عرضه كرد. چون پیامبر چنین به او سفارش كرده بود. پس وقتی كه حضرت ابوبكر آن را باز كرد، در اولین صفحه‌ای كه آن را باز كرد، رسوایهای آن جماعت به‌چشم آمد. آنگاه عمر جستی زد و گفت: ‌ای علی آن را باز گردان، ما به آن احتیاجی نداریم. علی آن را باز گرفت و بازگشت. پس عمر زید‌بن ثابت را كه قاری قرآن بود،‌ به حضور طلبید. آنگاه به او گفت: علی قرآنی را برای ما آورده كه در آن رسوایهای انصار و مهاجران ملاحظه می‌شد. و ما همچنین نظر داریم كه قرآنی جمع‌آوری كنیم. و آن رسوایی‌ها و بی‌آبرویهای مهاجرین و انصار را از آن حذف كنیم. زید هم این خواسته او را اجابت كرد، پس گفت‌: حالا من از قرآنی كه شما خواسته بودید فارغ شدم. و علی قرآنی را ظاهر كرد، كه همه اعمال شما را باطل و برملا خواهد ساخت. عمر گفت:‌ چاره چیست؟! زید گفت: ‌شما خود چاره را بهتر می‌دانید! عمر گفت:‌چاره این است كه او را بكشم و از او آسوده شویم. به همین خاطر، توسط خالد‌بن ولید برای كشتن او نقشه كشید. اما او موفق به انجام این كار نشد. و چون عمر به مقام خلیفه‌گری نشانده شد، از علی خواستند كه آن قرآن را به آنها تحویل بدهد تا آن را تحریف كنند و بی‌آبروهای خود را از آن پاک سازند. آنگاه عمر گفت: ای ابوالحسن، چه خوب می‌شود اگر آن قرآنی را كه نزد ابوبكر آوردی تا بر سر آن جمع شویم،‌ بیاوری؟! گفت: خیر، اصلاً حرفش را هم نزنید! من آن روز آن را پیش شما آوردم فقط برای این‌كه شما بهانه‌ تراشی نكرده، و در روز قیامت نگوئید: ‌«ما از این قرآن غافل بودیم.» یا نگوئید: «آن را پیش ما نیاوردی!» قرآنی كه در نزد من است، فقط پاكان باید به آن دست بزنند، و اختیارداران بعد از من از فرزندانم. آن‌گاه عمر گفت: آیا وقت از پیش تعیین شده و شخصی برای هویدا ساختن آن قرآن وجود دارد؟! علی‌ گفت: آری، وقتی قائم ـ از نسل فرزندانم ـ قیام كند، آن را ظاهر می‌كند، و مردم را به پیروی كردن از آن وا می‌دارد»[[26]](#footnote-26).

و نوری طبرسی در كتاب «فصل‌الخطاب» می‌گوید:‌ «امیرالمؤمنین (علی) دارای قرآن مخصوص بود كه آن را بعد از وفات رسول الله شخصاً جمع‌آوری نموده بود. او آن قرآن را بر‌ آن جماعت (ابوبكر و عمر ...) عرضه كرد، اما آنها از آن روی گرداندند، او هم آن را از دسترس آنها پنهان نگاه داشت، و آن قرآن در نزد فرزندش بود، و امامی از امامی دیگر ـ مانند سائر خصوصیات امامت و خزائن نبوت ـ آن را از یكدیگر به ارث می‌بردند. و آن قرآن هم اینک در نزد قائم حجت است. ـ عجل‌الله فرجه ـ بعد از ظهورش، آن را برای مردم ظاهر می‌كند، و خواندن آن را به آنها دستور می‌دهد. و آن قرآن با این قرآن موجود از حیث تألیف و ترتیب سوره‌ها و آیات و حتی كلمات هم، ناسازگار و متفاوت است. یعنی از جهت زیادت و كاهش با آن فرق دارد. و چون حق با علی، و علی با حق است، پس در قرآن كنونی از دو جهت (زیادت و نقص) تغییر وجود دارد. و این همان مطلوب و مدنظر است»[[27]](#footnote-27).

آری، این آقا ـ كه خدا او را بكشد ـ این‌گونه سخن می‌گوید و حرف می‌زند.

و احمدبن ابی‌طالب در كتاب «الاحتجاج» طبرسی می‌گوید: «پس مسائلی برای آنان پیش آمد كه مجبور شدند آن را جمع‌آوری كنند. و در این راستا، من درآوردی مطالبی را به آن افزودند تا ستون‌های كفر خود را بوسیله آنها استوار و پا بر جا سازند. و مطالبی را در آن افزودند كه نارسایی و ناسازگاری آن بسی آشكار است. و كسانی كه در (آغاز) از زمان پیامبر شروع به نگارش (و جمع‌آوری كتاب) كردند، دسته‌ای از ملحدان بودند و به همین خاطر است كه سخن منكر و دروغ و بهتان را گفته و می‌گویند»[[28]](#footnote-28).

و حسین نوری طبرسی در كتاب فصل‌الخطاب می‌گوید: «از بسیاری از قدمای روافض روایت شده كه قرآنی كه هم اینک در دست ماست، آن قرآنی نیست كه الله تعالی آن را بر حضرت محمد نازل كرده است، بلكه دستخوش تغییر و تحریف و زیادت و كاهش شده است»[[29]](#footnote-29).

و ملاحسن از ابوجعفر نقل كرده كه این قرآن، آیه‌های زیادی از آن حذف شده، و فقط حروفی چند به آن اضافه گشته است»[[30]](#footnote-30).

و نیز ملاحسن می‌گوید: از مجموع این روایت‌های اهل بیت چنین برداشت می‌كنیم كه قرآن كنونی، آن‌گونه كه بر محمد نازل شده، كامل نیست، بلكه بخشی از آن مخالف و برعكس آنچه است كه الله تعالی نازل كرده، و برخی از آن تغییر یافته و دست‌ كاری شده است، و چیزهای زیادی از آن حذف شده از جمله نام علی در بسیار از جاها، و از جمله واژه آل محمد چندین بار حذف شده. و نیز نام منافقان از آن پاک شده است و ...

و علاوه بر این، قرآن كنونی، بر آن ترتیبی كه موردپسند الله تعالی و رسولش می‌باشد. نیست»[[31]](#footnote-31).

و كلینی روایت كرده: «ابوعبدالله گفته است: قرآنی كه جبرئیل برای پیامبر فرود آورد، هفده هزار آیه بوده است»[[32]](#footnote-32).

در حالی‌كه قرآن موجود، 6660 آیه می‌باشد، گویی دو سوم قرآن، حذف شده است و فقط یک سوم باقی مانده است. و نویسنده (مرآة ‌العقول) در توضیح این روایتی كه كلینی استخراج كرده، می‌گوید: این روایت صحیح است. و ناگفته پیداست كه این روایت و بسیاری از روایت‌های صحیح از این دست، صراحتاً از نقص قرآن و تغییر آن خبر می‌دهند. و به اعتقاد من همه روایت‌های این باب، به لحاظ معنایی متواتر هستند و دور انداختن همگی آنها، مستقیماً موجب سلب اعتماد آن روایت‌ها می‌شود، بلكه به گمان من، روایت‌های موجود در این زمینه، از روایت‌های موجود در باب امامت كمتر نیستند، پس چگونه (صحت كنونی) قرآن را با روایتی اثبات می‌كنند؟![[33]](#footnote-33).

و ملا خلیل قزوینی، شارح فارسی زبان كافی، در ارتباط با روایت مزبور می‌گوید: «مراد از آن این است كه بسیاری از آیات، از قرآن كنونی حذف شده‌اند. و البته در مصاحف مشهور و احادیث صحیح این موضوع اتفاق نیافتاده است. چرا که روایت‌های خاص و عام بیانگر این هستند كه بسیاری از (آیات) قرآن حذف شده‌اند. و روایت‌ها در این زمینه آن قدر زیاد هستند كه واقعاً تكذیب كردن آنها یک نوع گستاخی بشمار می‌آید و دل و جرأت می‌خواهد!.

و این ادعا كه «قرآن موجود همانی است كه هم اكنون در مصاحف موجود است» خالی از مغلطه نیست.

و استدلال به اهتمام صحابه و اهل اسلام در تثبت و كنترل این قرآن ـ بعد از اصلاح یافتن از كاری كه ابوبكر و عمر و عثمان انجام دادند ـ استدلالی ضعیف می‌نمایاند. و بدینسان استدلال به آیه:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

استدلالی قوی نیست، چرا كه این آیه با صیغه ماضی و در سوره‌ای مكی است، و بعد از این سوره سوره‌های فراوانی در مكه نازل شدند و این به استثنای سوره‌هایی است كه بعد از آن به‌طور فراوان در مدینه نازل شدند. پس این نشان نمی‌دهد كه همه قرآن محفوظ شده می‌باشد. و همچنین حفظ قرآن، دلالت بر این ندارد كه فقط در نزد عوام‌الناس محفوظ مانده است. بلكه می‌توان چنین از آن برداشت كرد كه این قرآن در نزد امام زمان و پیروان راز نگه‌دار او، محفوظ است»[[34]](#footnote-34).

و حسین نوری طبرسی در فصل‌الخطاب می‌گوید: «روایت‌های وارده در خصوص تغییر بعضی از كلمات و آیات و سوره‌ها ـ‌ با یكی از اشكال پیش‌ گفته ـ خیلی فراوان است. تا جائی‌كه نعمت‌الله جزائری در یكی از تألیفاتش می‌گوید: اخبار دال بر تحریف قرآن بالغ به دو هزار روایت است، و جماعتی هم‌چون مفید و محقق داماد و علا‌مه جلیلی و غیر آنها مدعی جامعیت و شمولیت آنها می‌باشند. بلكه استاد هم در كتاب تبیان، به كثرت آنها تصریح كرده، بلكه جماعتی مدعی به تواتر رسیدن آنها شده‌اند كه در آخر مبحث آنها را ذكر خواهیم كرد»[[35]](#footnote-35).

و نوری طبرسی همچنین گفته است: آقای جزائری محدث در كتاب «الانوار» مطلبی عنوان كرده كه مفهوم آن چنین است: «یاران و اصحاب ما، بر صحت روایت‌های جامع متواتر دال بر تحریف قرآن به لحاظ ماده، اعراب، كلام انگشت گذاشته، و آنها را باوركرده‌اند»[[36]](#footnote-36).

و نوری طبرسی می‌گوید: «مضاعف بر آنچه كه به‌صورت متفرقه در ضمن دلایل سابق گذشت، روایت‌های كثیر و روشن و معتبری وجود دارند كه بر راه یافتن حذف و نقصان به این قرآن كنونی گواهی می‌دهند. و نشان می‌دهند كه این قرآن، كمتر از آن قرآن تمام و كاملی است كه الله تعالی آن را به‌عنوان معجزه بر سرور و سالار انسان‌ها و پریان نازل كرده است.

و این روایت‌ها در كتب معتبر و مورد اعتماد و مرجع آن اصحاب به‌صورت متفرقه موجود می‌باشد»[[37]](#footnote-37).

و همچنین نوری طبرسی می‌گوید:‌ بدان که همه این روایت‌ها از كتاب‌های معتبری نقل شده‌اند كه یاران ما، در راستای اثبات احكام شرعی و آثار نبوی به آنها متكی می‌باشند»[[38]](#footnote-38).

و علمای شیعه به‌طور مفصل روایت‌های دال بر تحریف قرآن را ذكر كرده‌اند و همچنین جناب محمد باقر مجلسی یک دلیل عقلانی برای اثبات تحریف یافتگی قرآن ذكر كرده است، آنجا كه می‌گوید:‌ «عقل حكم به این می‌كند كه چون قرآنی كه در بین مردم انتشار یافته، و شخصیتی معصوم عهده‌دار جمع‌آوری و كنترل كردن آن نشده است، معمولاً بعید به‌نظر می‌رسد كه جمع آن، موافق با اصل كامل آن باشد. اما شكی در این نیست كه مردمان (شیعه‌ها) مكلف هستند كه از این قرآن كنونی پیروی كنند و آن را بخوانند تا وقتی كه قائم ظهور می‌كند، و این از طریق اهل بیت معلوم و مشخص شده است. و بیشتر روایت‌های این باب از جمله روایت‌هایی هستند كه بر كامل بودن و صحیح بودن این قرآن خط بطلان می‌كشند و بسیاری از آنها در باب‌های بعدی، بخصوص در كتاب (فضلیت قرآن) ذكر خواهند شد، و ان‌شاءالله در این باره سنگ تمام خواهیم گذاشت»[[39]](#footnote-39).

بعد از جمع‌آوری روایت‌های وارد آمده در كتب شیعه و تأیید كردن آنها از جناب علمای سرشناس آنها به لحاظ تواتر و روشن بودن آنها در تحریف یافتگی قرآن، می‌خواهیم عقیده آنها را طبق این روایت‌ها مبنی بر این‌كه قرآن موجود تحریف شده و تغییر یافته است، ذكر كنیم؛ نویسنده تفسیر صافی می‌گوید: اما در ارتباط با عقاید استادانمان در این باره باید بگوئیم كه ظاهراً محمدبن یعقوب كلینی (معروف به) ثقه‌الاسلام، معتقد به تحریف و راه‌یافتگی نقصان در قرآن می‌بوده است. چون که او روایاتی را در این باره در كتابش «كافی» ذكر كرده، وبه هیچ وجه به تقدیح (و تضعیف) آنها نپرداخته، و در اوایل كتابش ذكر كرده. كه به (صحت) روایت‌های موجود در آن كاملاً اطمینان دارد. و بدینسان استاد كلینی، علی‌بن‌ابراهیم قمی هم چنین اعتقادی داشته است. بدلیل اینکه تفسیرش سرشار از روایت‌های مربوط به آن است، و او در این باره اغراق هم كرده است. و بدین‌سان شیخ احمد بن ابی‌طالب طبرسی هم در كتابش «احتجاج» به شیوه آنها گام برداشته است»[[40]](#footnote-40).

و بسیاری از محدثان شیعه، كتابی مستقل در این باره تصنیف كرده‌اند كه در آن به اثبات تغییر و تحریف یافتگی قرآن موجود می‌پردازند. حسین‌بن محمد تقی نوری طبرسی در كتاب معروفش (فصل‌الخطاب في تحریف كتاب رب‌ الارباب) نام این كتاب‌ها را برشمرده است. و او در مقدمه كتابش می‌گوید: «این كتابی لطیف و شریف‌ است كه حجت اثبات تحریف قرآن و رسوایی‌های ستم‌پیشگان و (عدالت ستیزان) آن را تألیف كرده‌ام، و آن را «فصل‌الخطاب في ‌تحریف كتاب رب‌الارباب» نام می‌نهم».

سپس در صفحه 29 همان كتاب،‌كتاب‌های تألیف شده در این زمینه را برمی‌شمارد و می‌گوید:

1. كتاب التحریف.
2. كتاب التنزیل
3. كتاب التنزیل من‌القرآن و التحریف
4. كتاب التحریف و التبدیل
5. التنزیل و التحریف

این كتاب‌ها بما می‌فهمانند كه عقیده به تحریف قرآن، در نزد شیعه از جمله ضروریات دین به‌شمار می‌آید، و گرنه این همه كتاب تألیف نمی‌كردند.

و اما عذرآوری بعضی از شیعه‌ها به این‌كه روایت‌ها ضعیف هستند، كاملاً بی‌پایه و بی‌اساس است چرا که بیشتر بزرگان و علمای شیعه این روایت‌ها را وارد كرده و آنها را موثق دانسته، و یكی از آنها، آن روایات را رد نكرده است. و نگفته كه عقیده‌ای مخالف با آن دارد. بلكه آنها معتقد به تحریف قرآن هستند. و ما از علمای شیعه می‌خواهیم، كه اگر معتقد به صحیح بودن قرآن كنونی هستند، كارهای زیر را انجام دهند.

1. روایتی‌از ائمه معصومشان بیاورند كه در یكی از كتاب‌های مورد اعتماد و معتبر آنها ذكر شده باشد و ثابت كند كه قرآن كنونی كاملاً صحیح و دست نخورده است. و البته كه تا روز قیامت، هرگز چنین روایتی را نخواهند آورد.
2. لازم است كه قائلان به تحریف قرآن را كافر بدانند و این عقیده خود را در نشریات و مجلات علنی كنند.
3. این قبیل روایت‌ها را در مجالس خودشان ترویج نكرده، و در مجالس خود از اصحاب آن و از آن روایت‌ها ابراز برائت كنند و كتاب‌هایی را كه در این زمینه به نگارش در آمده‌اند، تخطئه نمایند. كتاب‌هایی همچون كافی، و احتجاج و غیر آنها ... در حقیقت در این صفحات، عقاید شیعه به تحریف قرآن كنونی را با استناد به روایات متواتر آنها و اقوال محدثین و علمای بزرگ و سرشناس آنها، را ذكر كردیم و كسی از بزرگان آنها نمی‌تواند آن را انكار كند.

و این عبارات نقاب از چهره سیاه آنها برمی‌دارد، و عقاید آنها را درباره كتاب‌ مقدس الله تعالی كه باطل هرگز بدان ره نتواند یافت، فرا روی ما قرار می‌دهد. كتاب مقدس كه از طرف خدایی كاردان و ستوده نازل شده است. و خداوند در این كتاب مجید می‌فرماید:

﴿ الٓمٓ ١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ [البقرة: 1-2].

«الم، این كتابی است كه بی‌شک مایه هدایت پرهیزگاران است»،

و می‌فرماید:‌

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما خود قرآن را نازل كردیم، و خود حافظ آن خواهیم بود».

و می‌فرماید:

﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧ فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [القيامة: 16-19].

«زبانت را بخاطر عجله برای خواندن آن [= قرآن] حركت مده، چرا كه جمع كردن و خواندن آن بر ماست! پس هرگاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی كن! پس بیان و توضیح آن نیز بر عهده ماست!».

و می‌فرماید:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨﴾ [الإسراء: 88].

«بگو: اگر انس و جن گرد آیند بر آنكه مانند این قرآن آورند، هرگز نمى‏توانند مانندش آورند و اگر چه برخى از آنان یاور برخى [دیگر] باشند».

و قاطبه مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند كه مصاحفی كه در شرق و غرب در دسترس مسلمانان قرار دارد، از اول قرآن تا آخر دو سوره ناس و فلق، كلام الله تعالی و وحی نازل شده او بر پیامبر می‌باشد، كسی كه حرفی از آن را انكار كند، یقیناً كافر است. و اما اینكه بعضی از شیعیان غافل، بعد از اینكه نمی‌توانند ایمان خود را به این قرآن محفوظ شده و كامل ثابت كنند، بهانه تراشی كرده و می‌گویند: وجود روایت‌های دال بر تحریف كه در كتاب‌های ما موجود است، اشكالی ندارد چرا كه كتاب‌های شما (سنی‌ها) هم قایل به نسخ تلاوت قرآن و اختلاف در قرائت قرآن می‌باشد؛ باید بگوئیم كه آن تمسک و بهانه تراشی شما همچو تمسک شخص غرق شده به گیاه است!! مگر خبر ندارید كه نسخ تلاوت امری ثابت شده به نصوص است و اختلاف در نحوه قرائت هم، بدین‌سان می‌باشد؟!.

این كجا و آن كجا؟! از شر این گمراهان ستم ‌پیشه و خیره‌سر به الله تعالی پناه می‌بریم. و بر آن دسته از شیعیان غافل كه چنین بهانه تراشی می‌كنند، لازم است كه جمله و عبارتی از علمای اهل سنت بیاورند كه قایل به تحریف یا تبدیل قرآن باشد. بلكه قاطبه اهل سنت بر این اعتقاد دارند كه قایل به تحریف قرآن، كافر و خارج از دین اسلام می‌باشد.

مسأله پنجم:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة توهين به رسول و توهين به علی و حسن و حسين

مجلسی می‌گوید: «نعمانی از امام محمد باقر روایت كرده كه او گفته است: وقتی كه امام مهدی ظاهر می‌شود، ملائكه او را تأیید می‌كنند، و اولین كسی که با او بیعت می‌كند، محمد است و سپس علی ، و شیخ طوسی و نعمانی از امام رضی روایت كرده‌اند كه از نشانه‌های ظهور مهدی این است، كه به‌صورت عریان در مقابل قرص خورشید ظاهر خواهد شد»[[41]](#footnote-41).

پس نگاه كن ای برادرم ـ خدا به تو رحم كند ـ كه آنها چگونه به پیامبر و علی اهانت كرده و به دروغ و بهتان ادعا می‌كنند كه آنها با مهدی بیعت خواهند كرد. پس باز هم در افترائی دیگر، می‌گویند كه مهدی لخت و برهنه و بدون لباس ظاهر خواهد شد. واقعاً این چه دینی است؟! (خدا آنها را بی‌آبرو كند!) پس شیعه در افترائی دیگر از قول پیامبر می‌گویند: «كسی كه یک بار متعه شود، مرتبه او همچون مرتبه حسین است، و كسی كه دو بار متعه شود، مرتبه او همچون مرتبه حسن است. و كسی كه سه بار متعه شود، مرتبه او همچون علی‌بن‌ابی‌طالب است، و كسی كه چهار بار متعه شود، مرتبه او همچون مرتبه من است»[[42]](#footnote-42).

به این احمق‌ها نگاه كنید! آیا مرتبه و درجه حضرت حسین این‌ قدر پایین است؟! ما سنی‌ها معتقدیم به این‌كه فرد هر چند در مقام عبادت بالا رود، باز هم به پای اصحاب رسول‌الله نمی‌رسد، حال چه رسد به سرور جوانان بهشتی و نوه رسول‌الله؟! و چگونه است كه آنها تا این اندازه قدر و ارزش برادر بزرگتر وی حضرت حسن، و پدرش حضرت علی، كه چهارمین خلیفه راشده است، پایین می‌آورند؟! و اما تهمت و افتراء آنها نسبت به سالار اولین و آخرین و برترین پیامبران حضرت محمد كه می‌گویند هر كس چهار بار متعه کند، درجه و مرتبه او را پیدا می‌كند، در جای خود بماند. (پناه به خدا)

خدایا ما از آنچه كه این مغرضان ادعا می‌كنند، به تو تبری می‌جوئیم، و امر آنها را به خدای قاهر جبار واگذار می‌كنیم، و هیچ حول و قوتی نیست الا به كمک الله تعالی.

و كلینی در فروع كافی از زراره نقل كرده كه او گفته است: «وقتی كه آن صحیفه به‌دستم رسید، دیدم كه كتابی فشرده است، و معلوم است كه از كتاب‌های پیشنیان اول است. به آن نگاه كردم. ناگهان دیدم كه در آن مواردی برخلاف صله رحم و امر به معروفی كه مورد اتفاق همگان است، یافتم. تقریباً غالب كتاب به همین منوال بود. بالاخره آن را تا آخر خواندم آن هم با حالتی از دل ناخوشی و انتقاد و بد اندیشی، و گفتم ـ در حالی‌كه آن را می‌خوانم ـ این كتاب بی‌پایه و باطل است. پس از اتمام آن، آن را به او بازپس دادم. فردای آن روز، با ابوجعفر ملاقات كردم، آنگاه او به من گفت: آیا صحیفه فرائض را مطالعه نمودی؟! گفتم: آری. گفت: بنظرت چطور بود؟! گفتم: ‌بی‌پایه و پوچ و چیزی نیست چرا كه برخلاف رفتار و سلوک مردم است. گفت: بخدا ای زراره، آنچه را كه دیدی همه حق است. آنچه كه دیدی دیكته پیامبر و دست نوشته حضرت علی است»[[43]](#footnote-43).

این یكی از روایت‌های كافی است، و این در حالی است كه كتاب كافی به‌عنوان یكی از بزرگترین مراجع شیعه بشمار می‌آید.

نگاه كن برادرم! آیا در آنجا اتهام و اهانتی به پیامبر و علی بزرگ‌تر از این وجود دارد كه به آنها نسبت داده شود: «پیامبر (والعیاذ بالله) در عین اینكه به مردم امر می‌كرد كه صله رحم و امر به معروف به‌جای آورند، پنهانی به حضرت علی خلاف این را دیكته می‌كرد یعنی به جداگرایی و امر به منكر و نحو آن امر می‌كرد.» و این چیزی است كه از این عبارت كتاب فوق دانسته می‌شود. «برخلاف آنچه كه مردم از صله رحم وامر به معروف انجام می‌دادند» آیا بهتانی شنیع‌تر از این وجود دارد؟! پس نگاه كن، (ببین) كه درباره دین شیعه چه نظری داری؟! كسانی كه معتقدند دین حقیقی همان چیزی است كه زراره بعنوان كذب و افتراء ادعا كرده مبنی بر این‌كه پیامبر آن را دیكته كرده و حضرت علی آن را با خط خودش نوشته و در آن احكام و دستورالعمل‌هایی مبنی بر جداگرایی و امربه منكر، وجود دارد؟! آیا چنین چیزی می‌تواند و شایستگی آن را دارد كه بعنوان دین تلقی بشود؟!.

و شیعه در حق حضرت علی گفته است:

حضرت علی خطبه خوانده سپس رویش را برگرداند، در حالی‌كه در میان آنها مردمی از اهل بیتش و خواصش و پیروانش دیده می‌شد و گفت: قطعاً من دانستم كه خلفای قبل از من به‌صورت عمدی كارهایی برخلاف (فرمان) رسول‌ الله انجام دادند و عهد و پیمان او را شكستند و سنت او را تغییر دادند ...

اگر مردم را بر ترک كردن از قوانین و سلوک تعیین شده آنها وادارم، و‌ آنها را به جایگاه‌شان انتقال دهم، پس هم از من، پراكنده می‌شوند و ورثه فاطمه شلاق كاری می‌شود، ... خلاصه اگر سایر ملت‌ها را هم به كتاب الله و سنت پیامبرش بازگردانم، همگی از دور من پراكنده می‌شوند[[44]](#footnote-44).

و این روایت هم از جمله روایات كافی است؛

آیا این معقول است كه حضرت علی كه معروف به شیر خدا و قهرمان و حیدر كرار است، چنان‌كه از روایت‌های آنها بر می‌آید، این‌گونه ترسو و ذلیل نشان داده می‌شود و می‌ترسد كه سپاهش او را ترک گویند، به همین خاطر، از این‌كه مردم را به كتاب الله و سنت واقعی پیامبر ارجاع دهد، منصرف می‌شود و با وجود آن‌كه امام و خلیفه آنهاست، ترجیح می‌دهد كه آنها بر سر روش سنت ستیز خلفای راشدین ـ كه به عمد عهدشكنی كردند ـ باقی بمانند؟!.

آیا بهتان و تهمتی زشت‌تر از این نسبت به حضرت علی وجود دارد؟! و گذشته از این شیعه می‌پندارند كه عصای موسی و انگشتر سلیمان در اختیار حضرت علی بوده و او بر هر چیزی توانا بوده است. فلاحول ولا قوة الا بالله.

خدایا امور حقانی را به ما رهنمون شو! و ما را از آفت‌ها و شرارت‌های نفوسمان پناه بده!.

و كلینی در اصول كافی ذكر كرده: «جبرئیل بر پیامبر نازل شد، آنگاه به او گفت: ای محمد خدا تو را به نوزادی مژده می‌دهد كه از فاطمه متولد می‌شود، كه بعد از تو امتت او را خواهند كشت. آنگاه فرمود: ای جبرئیل، سلام مرا به پروردگارم برسان، (و به او بگو) من احتیاج به نوزادی ندارم كه از فاطمه متولد می‌شود و امتم بعد از من او را خواهند کشت. آن‌گاه جبرئیل بالا رفت، سپس پایین آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت به تو سلام می‌رساند و به تو خوش‌ خبری می‌دهد كه در دودمان و نسل آن نوزاد امامت و ولایت و وصیت را قرار می‌دهد. آنگاه پیامبر گفت: من راضی شدم. پس دنبال فاطمه فرستاد. (و به او گفت) خدا مرا به نوازدی خوش خبری می‌دهد كه از تو زاده می‌شود، اما امتم بعد از من او را می‌كشند، آن‌گاه به عرض او رساندم كه من احتیاجی به چنین نوزادی ندارم ... آن‌گاه خداوند برای من پیام فرستاد كه در سلاله او امامت و ولایت و وصیت قرار خواهد داد. من هم برای او پیام فرستادم كه راضی شدم. پس با اكراه به آن باردار شد و با ناخوشی آن را زائید... و حسین نه از فاطمه و نه از هیچ زنی شیر ننوشید. او را نزد پیامبر می‌آوردند، و او انگشتش را در دهانش قرار می‌داد، و او را می‌مكید، و آن مكیدن كفاف 2 الی 3 روزش را می‌كرد»[[45]](#footnote-45).

آیا این اهانتی به سرور ما حضرت حسین نیست؟!.

چرا که بنا به قول این‌ها، با وجود این كه الله تعالی، مژده آمدن او را به پیامبر داده است، پیامبر گفته است: «من نیازی به او ندارم!» و سپس مادرش فاطمه زهراء هم به آمدن او دلخوش نبوده، و با بی‌میلی به آن باردار شده و با بی‌میلی او را به‌ دنیا آورده است و حتی او را شیر هم نداده است. ما تا به‌حال نشنیده‌ایم كه مادری نسبت به پسرش چنین بگوید و چنین كند، حال چه رسد به این پسر كه در اوج بزرگواری است و سالار جوانان بهشتی می‌باشد. و كلینی نقل كرده: جعفر صادق می‌گوید‌: وقتی كه عبدالله‌بن سلول وفات كرد، پیامبر بر جنازه‌اش حضور یافت. آن‌گاه عمر به رسول خدا گفت: آیا خداوند تو را نهی نكرده كه بر سر قبرش نایستی؟! آنگاه پیامبر ساكت شد. باز دوباره گفت: ای رسول خدا،‌ آیا خدا تو را نهی نكرده كه بر سر قبرش نایستی؟! آن‌گاه پیامبر به او گفت: وای بر تو، هیچ می‌دانی چه گفتم؟! گفتم: خدایا، شكمش را و قبرش را پر از آتش كن!، و او را به آتش داخل كن!»[[46]](#footnote-46).

ببینید كه شیعه چگونه نسبت به پیامبر افترا و تهمت می‌زند، مدّعی هستند (آن هم به دروغ و بهتان) كه رسول‌الله بر آن منافق نماز خوانده، اما در آن نماز، برای او دعا نكرده، بلكه بر علیه او دعا كرده است. شكی نیست كه این از كارهای نفاق است،‌ و نسبت دادن نفاق به شخص پیامبر اهانت و جرم بزرگی است!.

و همچنین كلینی روایت كرده كه: ابوعبدالله می‌گوید: مردی از منافقان مرد. آنگاه حسین بیرون شد و با او به راه افتاد. یكی از خدمتكارهایش به او رسید. حسین به او گفت‌: فلانی به كجا می‌روی؟! گفت: از دست این جنازه فرار می‌كنم تا بر آن نماز نخوانم؟! حسین به او گفت: نگاه كن. در كنار راست من بایست،‌ و آن‌چه را كه من می‌گویم، تو هم بگو! وقتی كه حسین تكبیر گفت، به طرف او آمد، حسین گفت: الله اكبر، خدایا فلان عبدت را هزار لعنت جورواجور كن! خدایا او را در میان بندگانت و شهرهایت رسوا كن! و او را به آتشت وارد ساز، و سخت‌ترین عذابت را به او بچشان! چون که او، با دشمنانت دوستی می‌كرد، و با اولیای تو دشمنی ... و اهل بیت پیامبر تو را مبغوض می‌داشت»[[47]](#footnote-47).

نگاه كن خدا تو را خیرت دهد كه شیعه چگونه بر حضرت حسین افترا بسته آنجا كه می‌گویند: او بر مردی منافق نماز خوانده و بر علیه او لعن و دعا كرده این در حالی است كه نماز فقط و فقط برای دعا و طلب مغفرت و رحمت است ... و بدین صورت نفاق و دوریی را به دروغ به او نسبت می‌دهند. و ما پناه می‌بریم به خدا از این‌كه حسین این‌گونه منافق و چاپلوس باشد!! اگر قرار است كه دین براساس نفاق استوار شود، دیگر چه نیازی بود كه مصیبت و اذیت و آزار از طرف كفار مشركین و یهودیان و دیگران بشود؟! و اگر واقعاً این‌گونه می‌بود جنگ كربلا هیچ‌وقت به وقوع نمی‌پیوست، و حضرت حسین شهید نمی‌شد؟!.

مسأله ششم:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة اهانت به مادران ايمانداران، همسران پيامبر

محمد باقر مجلسی در كتاب فارسی حق‌الیقین می‌گوید: «اعتقاد ما این است كه از بت‌های چهارگانه یعنی ابوبكر و عمر و عثمان و معاویه، و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه، و هند، و ام‌حكم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان بیزاری جویند و این‌كه ایشان بدترین خلق خدایند. و آنكه اقرار به خدا و رسول و ائمه تمام وکمال نمی‌شود مگر به بیزار از دشمنان ‌ایشان»[[48]](#footnote-48).

و این در توهین به عایشه و حفصه و دیگر زنان پیامبر واضح است. این در حالی است كه خداوند میفرماید:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾ [الأحزاب: 6].

و محمدباقر مجلسی در كتاب فارسی «حیاة‌القلوب» می‌گوید: «ابن‌بابویه در ـ علل‌الشرایع ـ روایت می‌كند كه امام محمد باقر گفته است: چون امام مهدی ظاهر شود، عایشه را زنده خواهد ساخت، و به‌عنوان انتقام فاطمه، او را حد خواهد زد»[[49]](#footnote-49).

واقعاً این منتهای وقاحت و بی‌ادبی نسبت به عایشه صدیقه و محبوبه رسول خدا می‌باشد. ما نمی‌دانیم كه با چه بیانی در ارتباط با این دروغگویی‌های آنان داد سخن سر دهیم و آن را توضیح دهیم، ولی آنها را به‌دست خداوند ﻷ می‌سپاریم تا خود برای حبیبش حضرت محمد، از آنها انتقام بگیرد.

و شیخ آنها مقبول احمد، در ترجمه و تفسیری از معانی قرآن می‌گوید:‌ «فرمانده سپاه‌های بصره یعنی عایشه در جنگ جمل، مرتكب فاحشه روشنی شده است بر طبق این آیه...»[[50]](#footnote-50).

و احمد‌بن ابی‌طالب طبرسی در جزء اول، ص 240 كتاب احتجاج می‌گوید: «علی‌ به عایشه ام‌المؤمنین گفت‌: به‌خدا، به‌نظر من او باید طلاق داده شود. پیامبر به علی فرمود: «ای علی، شأن زنان من بعد از من، به دست تو خواهد بود.» یعنی علی (نعوذبالله) حق دارد كه بعد از پیامبر هر یک از زنان پاكدامن و پاک سیرت را كه بخواهد، می‌تواند طلاق دهد.

شیعه این روایت‌های توهین‌آمیز را فقط به این خاطر سرهم كرده‌اند كه خاصتاً از ارزش و جایگاه ولای حضرت عایشه صدیقه و سایر زنان پیامبر بكاهند. در حالی‌كه خداوند در قرآن مجید، در حالی‌كه پیامبرش را درباره زنانش مورد خطاب قرار می‌دهد، آنها را می‌ستاید:

﴿لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبٗا٥٢﴾ [الأحزاب: 52].

«و بعد از این [موارد پیش گفته‏] زنان براى تو حلال نیستند. و نه [حلال است‏] آنكه زنانى دیگر جایگزین آنها كنى. و هر چند زیبایى آنان تو را به شگفت آرد مگر آنچه ملک یمینت شود. و خداوند بر همه چیز نگهبان است».

و الله تعالی فرموده:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾ [الأحزاب: 6].

«پیامبر نسبت به مؤمنان از نفس خودشان هم سزاوارتر است و زنانش مادران آنها می‌باشند».

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ [الأحزاب: 32].

«ای زنان پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید».

و همچنین درمورد حق آنها فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33].

«الله تعالی صرفاً می‌خواهد كه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت بزداید، و بكلی شما را پاک سازد».

و بخصوص در ارتباط با حضرت عایشه آیاتی از سوره نور نازل شد كه طهارت و عفت و پاكدامنی او را به اثبات رساندند.

و صراحتاً خداوند اذعان داشته كه تهمت‌زنندگان به او، از دسته منافقان می‌باشند. الله تعالی در آخر این آیات میفرماید:

﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧﴾ [النور: 17].

خداوند به شما اندرز مى‏دهد كه اگر مؤمن هستید، هرگز به انجام چنین افترائاتی باز نگردید،«و چنین تهمت‌هایی نزنید».

 شما می‌بینید كه شوهری هرگز اجازه نمی‌دهد به هیچ‌شكلی با ناموس و آبرویش بازی ‌شود و شاید انسانی شجاع و با شهامت ذلت و خواری خود را تحمل كند اما هرگز نمی‌تواند طعنه زدن و بی‌آبرو كردن خانواده‌اش را شاهد باشد و آن را تحمل نماید. با این حال، چگونه این شیعیان به خود جرأت می‌دهند. و بدون هیچ‌گونه شرم و حیایی از خدا و بندگانش، نسبت به همسران پیامبر توهین و بدگویی نمایند؟!.

مسأله هفتم:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة توهين به دختران پيامبر بويژه اهانت به سالار زنان فاطمه زهرا

اهل سنت و جماعت تماماً با توجه به قرآن و سنت، بر این اتفاق نظر دارند كه پیامبر چهار دختر داشته است: بانو زینب، و بانو رقیه، و بانو ام‌كلثوم، و بانو فاطمه ـ رضی‌الله عنهن ـ و بدین‌سان عامه شیعه چنین نظر دارند. اما شیعه هند و پاكستان ـ به استثنای حضرت فاطمه ـ آن سه دختر دیگر را از فرزندی پیامبر منتفی دانسته، و آنها را به دیگران نسبت داده، و با حكم صریح الهی:

﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [الأحزاب: 5].

 مخالفت ورزیده‌اند.

و این تنها بخاطر عداوت و دشمنی با حضرت عثمان ذی‌النورین است تا آن افتخار بزرگ شاملش نشود. زیرا پیامبر اول حضرت رقیه و پس از مرگ او، حضرت ام‌كلثوم را به ازدواج او درآورد. به همین خاطر (ذی‌النورین [صاحب دو نور]) نامیده شده. و الله تعالی فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الأحزاب: 59].

«ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنان بگو!».

خداوند در این آیه صیغه دختران را با جمع آورده، و این نشان می‌دهد كه پیامبر دارای دخترانی چند بوده است. و علمای شیعه نوشته‌اند: پیامبر در حالی‌كه بیست و چند سال سن داشت با خدیجه ازدواج كرد، قبل از بعثتش، از او، صاحب قاسم و رقیه و زینت وام‌كلثوم شد و بعد از بعثت پاک و مطهرش صاحب فاطمه شد[[51]](#footnote-51).

و بدین‌سان اقوال ائمه معصوم شیعه و علمای آنها در تعدد دختران پیامبر روشن و صریح است و در كتاب‌های شیعی زیر ثبت شده است:

مجالس‌المؤمنین، ص 83

تفسیر مجمع‌البیان، جزء دوم، ص 233

تهذیب، جزء اول، ص 154

فروع کافی، جزء 2، ص 222

فیض‌الاسلام، ص 519

نهج‌البلاغة، جزء دوم، ص 85

قرب‌الاسناد، ص 6

تحفه‌العوام، احمد علما، ص 113

حیاة ‌القلوب، جزء دوم، ص 650، 223، 559، 82

منتهی‌الآمال، جزء اول، ص 89

مرآة العقول، جزء اول، ص 352

و كلینی در فروع كافی ذكر كرده است: «وقتی كه پیامبر فاطمه را به عقد حضرت علی در آورد، بر او وارد شد در حالی‌كه گریه‌ می‌كرد، آنگاه به او گفت: چرا گریه می‌كنی، بخدا اگر در میان اهل بیتم از او بهتر سراغ داشتم، تو را به ازدواج او در نمی‌آوردم. و من او را به شوهری تو انتخاب نكردم بلكه الله تعالی تو را به همسری او در آورد»[[52]](#footnote-52).

و همچنین كلینی ذكر كرده: ابوعبدالله گفته است: فاطمه به رسول خدا گفت: مرا با مهریه كمی به ازدواج درآوردی؟! پیامبر به او گفت: من تو را به همسری او در نیاوردم بلكه خداوند از آسمان تو را به همسری (او) درآورد»[[53]](#footnote-53).

و محمد باقر مجلسی در كتاب فارسی جلاء‌العیون، می‌گوید: «امام محمد باقر در كتاب (كشف‌الغمة) گفته است كه یک روز فاطمه به پیامبر گلایه كرد و گفت: ‌علی هر مالی را كه به‌دست می‌آورد در بین فقراء و مسكینان تقیسم می‌كند. آن‌گاه پیامبر فرمود: آیا تو می‌خواهی برادرم و برادرزاده‌ام را عصبانی و ناراحت سازم؟! بدان كه عصبانیت و خشم او، خشم و عصبانیت من است، و خشم و عصبانیت من خشم و عصبانیت الله تعالی است آنگاه فاطمه گفت: من پناه می‌برم بر خدا از غضب الله و غضب پیامبرش»[[54]](#footnote-54).

از این دو روایت سابق چنین برمی‌آید كه حضرت فاطمه (نعوذ‌ بالله) به علت فقر علی و كمی مهریه، به این ازدواج راضی نبوده است. شیعیان با این مطالب آشكارا به سالار زنان بهشتی حضرت فاطمه، توهین می‌كنند. او از زاهد‌ترین زنان دنیا و علاقمند‌ترین آنها به آخرت بوده است، و اصلاً چگونه تصور می‌شود كه وی به علت فقر یا كمبود مهریه به این ازدواج راضی نبوده باشد واقعاً این تصور از ایشان بدور است:؟! و از روایت سوم چنین هویدا می‌شود كه فاطمه، نسبت به دستگیری مالی‌ای كه حضرت علی از فقراء و مسكینان به‌عمل می‌آورد، چندان خشنود نبوده، و در ارتباط با این امر، نزد پیامبر زبان به شكایت و گلایه گشوده است!! و آیا می‌توانیم این (مسأله) را تصور كنیم و به آن اذعان نمائیم در حالی‌كه او بانوی كریمه‌ای است كه دختر شخصیتی كریم و بزرگوار و سخی طبع می‌باشد؟!.

عجب از این داریم كه شیعه، چگونه پس از این همه تهمت‌های زشتی كه به حضرت فاطمه می‌زنند، باز هم مدعی دوست‌ داشتن وی هستند؟!.

مگر نه اینكه این‌گونه شئونات حتی زیبنده یک زن آبرومند و شریف هم نیست چه رسد به فاطمه ل.

و احمد‌بن طالب طبرسی در كتاب «احتجاج» گفته است: پس فاطمه روی گردان شد و علی انتظار باز آمدن او را می‌كشید. چون در خانه جای گرفت، گفت: ای پسر ابی‌طالب، همچون جنین خود را در پارچه پیچیدی و مظنونانه نشستی، و با من كه تازه به نزد تو آمده بودم و محكم بودم، به مخالفت و نزاع برخاستی. پس آن پسر جدا شده، به تو خیانت كرد. منظورم این ابوقحافه است كه می‌خواهد بخشش مقرری پدرم و درآمد و حقوق پسرانم را قطع بكند و آن را از من بگیرد. من هم در تلافی، كلام تند و سختی به او گفتم. تا جائیكه بخاطر قیل و قال انصار و مهاجران محبوس شدم. و آن جماعت مرا نادیده گرفتند و در مقام دفاع و مانعیت از این كار بر نیامدند. در حالی‌كه خشمم را می‌خوردم خارج شدم، و با بی میلی و ناپسندی و خشم باز گشتم. روزی كه حد (و شمشیر) خودت را پایین گذاشتی، ذلیل شدی، گرگان دریدند و تو در خاک لم دادی و خوابیدی. هیچ اقدامی نكردی كه به درد بخورد! و هیچ اختیار و راهی فراروی من باقی نمانده، ای كاش كه قبل از شادیم، مرده بودم، و این‌گونه ذلیل نمی‌شدم. پناه می‌برم به خدا كه او مرا عداوت كند و تو حامی من باشی! وای بر من در همه مشارق و مغارب، آن رهبر و ستون اصلی مرد، و بازو ضعیف شد. شكایتم به پدرم است و انتقامم را به خدا وامی‌گذارم. خدایا تو از آنها بسی قوی‌تر هستی (و هر كاری می‌توانی بكنی) و بس شدیدتر می‌توانی آنها را عذاب دهی و گرفتار سازی. آنگاه حضرت علی گفت: وای بر تو نیست بلكه بر دشمن تو است. (آرام) باش، ای دختر كسی كه برگزیده همه انسان‌ها است و ای باقی مانده و یادگار پیامبر ، من از دینم كناره‌گیری نكرده‌ام، و در ارتباط با محاسباتم به اشتباه نرفته‌ام، اگر تو آن معاش را می‌خواهی، پس رزق و روزی تو ضمانت شده و محفوظ است. و آنچه را كه برای تو آماده شده است، بس بهتر و برتر است از اینکه كه از تو قطع شده است، پس به خدا توكل كن و تنها او را كافی خود بدان. آنگاه فاطمه گفت: الله كافی من است. و دیگر چیزی نگفت»[[55]](#footnote-55).

آیا معقول است كه بانوی بزرگوار و پاكی همچون فاطمه زهراء، با چنین اسلوبی كه هیچ زن عاقل و آبرومندی ـ‌ امروزه ـ‌ راضی نیست كه شوهرش را با آن مورد خطاب قرار دهد، بیاید و سرور ما حضرت علی را خطاب كند؟! و اگر به فرض این روایت را درست بدانیم، كاری بیش از این نكرده‌ایم كه وقاحت و بی‌ادبی حضرت فاطمه (نعوذ بالله) نسبت به حضرت علی، و ترسو بودن حضرت علی و ذلیل بودن وی در مقابل مردم در مسأله‌ای حق، را استخراج كرده‌ایم. و آیا باز هم این منطقی بنظر می‌رسد در حالیكه او شیر پیروز خدا؛ حیدر كرار، و با شهامت بوده، و قهرمانی كمیاب را در كارنامه خود دارد، من نمی‌دانم كه عقل‌های شیعه به كجا پر كشیده؛ كسانی كه از یک طرف مدعی عشق و محبت نسبت به حضرت علی و فاطمه زهراء هستند و از طرف دیگر، آن چرندیات و یاوه‌گویی‌ها را كه بر خلاف این مدعای آنها است، به هم می‌بافند!! و در حقیقت آنها، چنان‌كه ملاحظه می‌كنید، به همه دختران نبی‌اكرم توهین می‌كنند، آنجا كه آن آیات را به میل خود تفسیر دروغین و غیرواقعی می‌كنند، و آن را (نعوذبالله) در خدمت اهداف پست خود قرار می‌دهند. و این از دیدشان پنهان است كه آن روایت موضوع و جعلی در جایی دیگر به آنها ضرر می‌رساند. و این حال و روز همه روایت‌های جعلی و دروغین است و دروغ بودن آنها در مقابل همه مردم هویدا می‌شود. و نیز احمد‌بن ‌ابی‌طالب طبرسی در كتاب (احتجاج) گفته است: «سلمان می‌گوید: وقتی كه شب شد، علی فاطمه را بر الاغی قرار داد، و دست دو پسرش حسن و حسین را گرفت و به خانه هر یک از مهاجران و انصاریان شركت كننده درغزوه بدر رفت و (مظلومیت) و حق خود را به آنها یادآور شد و آنها را به یاری طلبید. از میان همه آنها فقط و فقط چهار نفر به او پاسخ مثبت دادند. من به سلمان گفتم: آن چهار نفر چه كسانی بودند؟! گفت:‌ من، و ابوذر، و مقداد و زبیربن عوام، شب دوم و سوم هم به سراغ آنها رفت، و فقط ما به یاری او شتافیتم[[56]](#footnote-56).

و نیز طبرسی ذكر كرده: «وقتی كه شب شد، علی، فاطمه را بر الاغی سوار كرد، پس آنها را به نصرت خود فرا خواند. آنگاه غیر از ما چهار نفر، هیچ مردی به او پاسخ مثبت نداد»[[57]](#footnote-57).

آیا در این‌كه حضرت علی، حضرت فاطمه را سوار بر الاغی كرد، و او را به در خانه هر یک از مسلمانان برده است، توهینی به بانوی بزرگوار اسلام، و سرور ما حضرت علی، نیست؟! و آیا این منطقی است كه بعد از این همه تلاش و جستجوی حضرت علی، هیچ‌كس ـ حتی بنوهاشم ـ هم به یاری او نشتافته‌اند؟! این تنها و تنها روایتی است كه رافضی‌ها به دروغ و بهتان آن را سرهم كرده‌اند.

مسأله هشتم:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة توهين به عباس و پسرش عبدالله و توهين به عقيل پسر ابو ‌طالب

و محمد باقر مجلسی گفته است:

«كلینی با سند خوبی روایت كرده كه سدیر از امام محمد باقر پرسید‌: بعد از وفات رسول خدا وقتی كه حضرت علی از طرف ابوبكر و عمر و سایر منافقان مظلوم و مغلوب واقع شود، پس غیرت و شهامت و اقتدار و كثرت بنی‌هاشم كجا رفت؟!.

امام محمد باقر جواب داد:‌ اصلاً چه كسی از بنی هاشم باقی مانده بود؟! جعفر و حمزه كه از سابقان نخست و مؤمنان كامل بودند و مرده بودند. و آن دو كه ضعیف‌الایمان و بزدل و ترسو و تازه مسلمان بودند كه باقی ماندند. یعنی عباس و عقیل»[[58]](#footnote-58).

و محمد باقی مجلسی درباره عباس گفته است: «و آنچه از احادیث ظاهر می‌شود كه او در مرتبه كمال ایمان نبوده است و عقیل نیز به او شیبه است»[[59]](#footnote-59).

و باز می‌گوید: «امام باقر با سند معتبر از امام زین‌العابدین روایت كرده است كه این آیه‌:

﴿ وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾ [الإسراء: 72].

 در حق عبدالله‌بن عباس و پدرش نازل شد. این روایت‌ها به وضوح از اهانت کردن آنها به عموی پیامبر یعنی عباس و سرور ما عقیل و متهم كردنشان به این‌كه ضعیف‌الایمان و ترسو بوده و ایمانشان كامل نشده است، و اهانت كردن به دانشمند است، یعنی سرور ما عبدالله‌بن عباس كه آنها سبب نزول آیه فوق هستند، پرده‌دری می‌كنند، از هر گونه انحراف و الحادی به الله تعالی پناه می‌بریم.

مسأله نهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة توهين به خلفاي راشدين و مهاجرين و انصار

كلینی در فروع كافی ذكر كرده: «ابوجعفر می‌گوید: مردم بعد از پیامبر به ارتداد گرایدند، به جز سه نفر، گفتم: آن سه نفر چه كسانی بودند؟ گفت: مقدادبن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی)[[60]](#footnote-60).

و محمد باقر مجلسی گفته است:‌ «ابوبكر و عمر همان فرعون و هامان هستند»[[61]](#footnote-61).

و باز مجلسی ذكر كرده: «و در تقریب العارف، ذكر كرده كه یكی از خدمتكارهای علی‌بن حسن به او گفت: تو بر سر من حق خدمت كردن داری، از ابوبكر و عمر به من خبر ده؟! علی‌بن حسن گفت: آن دو كافر بوده‌اند، و كسی كه آنها را دوست دارد، او هم كافر است»[[62]](#footnote-62).

و مجلسی همچنین گفته است:‌ «و نیز روایت كرده است ابوحمزه ثمالی كه او در ارتباط با حال ابوبكر و عمر از امام زین‌العابدین سؤال كرد. او گفت‌: آن دو كافر بوده‌اند. و هر كس كه آنها را دوست بدارد، او هم كافر ست. و در این باب احادیث بسیاری در كتب متفرقه است و بیشتر آنها در «بحارالانوار» ذكر شده‌اند».

و نیز مجلسی گفته است: «مفضل پرسید كه مراد از فرعون و هامان در آن آیه چیست؟ حضرت فرمود: مراد ابوبكر و عمر است». و مجلسی گفته است: «اصحاب بعد از رسول خدا همگی مرتد شدند جز چهار آن نفر و اصحاب بعد از رسول خدا به منزله هارون و پیروانش، و آن گوساله و بندگانش درآمدند. پس علی به‌منزله هارون و ابوبكر به منزله آن گوساله و عمر به منزله سامری بود».

و جناب كشی، نویسنده (معرفه اخبار الرجال) گفته است: ابوجعفر گفته است: همه اصحاب جز سه نفر یعنی سلمان و مقداد و ابوذر مرتد شدند، گفتم: پس عمار چی؟! گفت: كمی روی‌ گردان شد، سپس باز گشت. پس گفت: اگر می‌‌خواهی بدانی كه چه كسی دچار تردید و شک نشد، او مقداد است و اما سلمان، چیزی در قلبش عارض شد. و اما ابوذر، بنا به دستور امیرالمؤمنین ساكت شد، و در راه خدا، از سرزنش هیچ سرزنش كننده‌ای باكی نداشت و از آن متأثر نمی‌شد. به همین خاطر، از سخن گفتن و اظهار نظر كردن خودداری ورزید»[[63]](#footnote-63).

و كشی نقل كرده: ابوجعفر می‌گوید: اصحاب بعد از پیامبر -به جز سه نفر- همگی مرتد شدند. گفته آن سه نفر چه كسانی بودند؟! گفت: مقداد‌بن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی، پس مردم ـ بعد از كمی‌ ـ به اصل قضیه پی بردند و گفتند: این‌ها همان كسانی هستند كه سنگ آسیاب به نفع آنها چرخید، و از این‌كه با ابوبكر بیعت كنند خودداری ورزیدند»[[64]](#footnote-64).

و همچنین كشی نقل كرده: «كمیت گفت: ای سرورم درباره مسأله‌ای از شما سؤال دارم، پس گفت: بپرس! گفت: درباره دو مرد از شما سؤال می‌كنم. گفت: ای كمیت‌بن زید، منشأ تمام خون‌های به ناحق ریخته شده، و مال‌های حرام كسب شده و زناهای انجام شده فقط و فقط آن دو هستند و تاروزی كه قائم‌ ما قیام می‌كند، مسئولیت آنها، بر گردن آنها باقی خواهد ماند. و ما جماعت بنی‌هاشم به بزرگ و كوچک خود دستور می‌دهیم كه به آنها ناسزا بگویند و از آنها تبری بجویند»[[65]](#footnote-65).

و كشی همچنین ذكر كرده كه: وردبن زید گفت: به ابوجعفر گفتم: قربانت بشوم، كمیت تشریف فرما شده. گفت: او را راهنمایی كن كه وارد شود. آنگاه كمیت در ارتباط با شیخین (ابوبكر و عمر) از او پرسید. ابوجعفر به او گفت: هر خونی كه ریخته شده، و هر حكمی كه مخالف با حكم خدا و رسولش و حكم علی صورت گرفته، مسئولیت آن، با آن دو است. آنگاه كمیت گفت: الله اكبر، الله اكبر، كافیم است، كافیم است...»[[66]](#footnote-66).

و علی‌بن ابراهیم قمی در تفسیرش ذكر كرده كه (در بیان اصحاب رسول خدا تنها تعداد انگشت شماری (بر سر دین صحیح) باقی ماندند و اكثریت به نفاق گرایدند[[67]](#footnote-67).

و قمی نیز در تفسیر این آیه (و القی الشیطان فی‌امنیته [و شیطان (شبهات و تخیلات باطل و گمان‌های فاسد) را در آیاتی كه می‌خواند، در افكند]» گفته است: مراد از شیطان همان ابوبكر و عمر است»[[68]](#footnote-68).

و مقبول احمد در تفسیر و ترجمه‌اش از معانی قرآن می‌گوید‌: مراد از فحشاء جناب اولی (ابوبكر) و مراد از منكر جناب دومی (عمر) و مراد از بغی و (ظلم) پوشیده، سومی (عثمان) می‌باشد»[[69]](#footnote-69).

و مقبول احمد می‌گوید‌: (مراد از كفر، جناب اولی (ابوبكر) و مراد از فسوق جناب دومی (عمر) و مراد از عصیان نهان شده، سومی (عثمان) است[[70]](#footnote-70).

و باز هم مقبول احمد در تفسیر و ترجمه معانی آیات قرآنی خود می‌گوید: «والحاصل این امر جدید نیست، بلكه خدا هر پیامبر و رسولی را كه قبل از تو فرستاده، شیطان (تخیلات و شبه افكنی‌های باطلی را در مقولاتش درافكنده است. چنان‌كه در اینجا شیطان دو تن از مزدوران خود را كه همان ابوبكر و عمر هستند، فرستاد»[[71]](#footnote-71).

ای مردم، در این عبارت‌های زشتی كه خبر از تحریف معانی قرآن توسط علمای سلف و خلف شیعه می‌دهد، دقت كنید. و ببینید كه آنها چگونه آیات قرآن را به میل خود تفسیر و تحریف می‌كنند و آن را از محتوای اصلی و حقیقی خود خارج می‌سازند، و چگونه نسبت به بزرگان صحابه كه دست پروده علمی و سلوكی خود آن حضرت بوده و قرآن به بهشتی بودن و راضی بودن الله از آنها اذعان كرده است، افتراء و تهمت می‌زنند.!! خداوند درباره آنها فرموده است:

﴿وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ [التوبة: 100].

«و باغ‌هایی را كه جویبارهایی در زیر آنها روان است برای آنها آماده كرده است».

و فرموده:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗا﴾ [الأنفال: 4].

«آنها مؤمنان واقعی هستند».

و نیز فرموده:

﴿وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَا﴾ [الفتح: 26].

«و كلمه تقوا و پرهیزگاری را ملزم و همراه آنان كرد، و آنان بدان سزاوارتر بودند».

و باز درباره آنها فرموده:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَ﴾ [الحجرات: 7].

«او كسی است كه ایمان را برای شما دوست داشتنی كرده، و آن را در قلوب شما آراسته است، و كفر و فسوق و نافرمانی را برای شما ناپسند دانسته است».

و فرموده:

﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [النساء: 95].

«و خداوند به هر یک وعده خوب و نیک داده است».

و دشمن خدا و دشمن رسولش و دشمن اسلام و دشمن مسلمانان، عبدالله‌بن سبا یهودی و پیروان گمراه شیعه‌اش این عقاید گمراه‌كننده را منتشر كرده اند. و آن روایت‌های ساختگی را به دروغ و بهتان به ائمه خود نسبت داده اند. و برای كلام الله تعالی من درآوردی تفسیر‌هایی ارائه می‌دهند. همه این‌ها افترا و تهمتی است نسبت به اصحاب پیامبر ، و (در نوع خود) یک نوع اسلام ستیزی و مسلمان‌ستیزی است، زیرا اصحاب رسول خدا همان شاهدان قرآن، نبوت و سنت می‌باشند، و بدگویی درباره آن شاهدان، در حقیقت، بدگویی درباره قرآن و اسلام و سنت و نبوت است. الله تعالی با فضل و كرم خودش ما و مسلمانان را از هر فتنه و گمراهیی مصون بدارد، آمین..

مسأله دهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده توهين به مادران ايمان‌داران و پسران فاطمه ل

بنیان‌گذاران مذهب شیعه، هم‌چون پیامبر ، در حق ائمه خود، قایل به عصمت شده، و آنها را برتر از سایر پیامبران دانسته‌اند، و اطاعت كردن از آنها و ایمان آوردن به امامت آنها را هم‌چون ایمان آوردن به پیامبر و وجوب اطاعت كردن از وی، لازم دانسته‌اند. آنها گمان برده‌اند كه ائمه آنها دارای صفات و فضایلی هستند كه جز الله تعالی كسی دارای آنها نیست. (دیر زمانی) است كه آنها مدعی هستند ائمه‌شان علم آنچه را كه بوده و خواهد بود، می‌دانند. و می‌دانند كه چه وقتی خواهند مرد. بلكه تنها زمانی خواهند مرد كه خود بخواهند[[72]](#footnote-72). و عصای موسی و انگشتر سلیمان ـ و نام اعظم خدا، و سلاح امامت[[73]](#footnote-73) در اختیار آنهاست.

و آنها شجاع‌ترین امت هستند و غیر این‌ها از فضایل و مناقب از یک طرف، و از طرف دیگر، برغم صفات و اعمال خارق‌العاده و معجزات و خرافاتی كه برای آنها قایل شده‌اند، مواردی وجود دارد كه حتی یک انسان عادی هم خجالت می‌كشد كه آنها را دارا شود یا بدان‌ها منسوب گردد، چون جز ننگ و پستی و خواری چیزی برای او به بار نمی‌آورند، مثلاً برای آنها ثابت كرده‌اند كه آنها منافق و ترسو و دروغگو و ... بوده‌اند!!.

و ما می‌خواهیم كه با اقتباس از كتاب‌های معتمد آنها، بخشی از روایت‌ها و اقوال آنها را فراروی دید شما قرار دهیم. آنها در ارتباط با ازدواج عمر با ام‌كلثوم دختر علی ل می‌نویسند: «این اولین ازدواجی است كه ما آن را نپسندیدیم.»[[74]](#footnote-74)

پناه می‌بریم به خدا از این وقاحت در حق حضرت ام‌كلثوم و پدر و مادرش و برادرانش حسن و حسین .

و زین‌العابدین به یزید گفت:‌ «نسبت به آنچه كه پرسیدی، تصمیم خودم را گرفته‌ام، و من بنده دل ناراحتی برای تو هستم. پس اگر می‌خواهی مرا نگهدار، و اگر می‌خواهی بفروش»[[75]](#footnote-75).

چگونه امام معصوم در نزد شیعه، به بندگی خود برای یزید اعتراف می‌كند،‌ این در حالی است كه او یک امام است».

و كلینی نقل كرده: ابن ‌ابی عمیر می‌گوید: ابو عبدالله به من گفت: ای ابو عمر  دین در تقیه است و كسی كه تقیه ندارد دین ندارد، و تقیه در همه‌چیز است جز در شراب و مسح بر دو خف[[76]](#footnote-76).

و نقل كرده: «ابو عبدالله گفته است: مواظب دینتان باشید، و آن را با تقیه بپوشانید، چه، كسی كه تقیه ندارد، ایمان ندارد[[77]](#footnote-77).

و از معمربن خلاد نقل است:‌ در ارتباط با قیام برای والیان از ابولحسن سؤال كردم. ابوجعفر گفت: تقیه جزو دین من و دین پدران من است، و كسی كه تقیه ندارد، ایمان ندارد»[[78]](#footnote-78).

و از ابوعبدالله نقل كرده كه او گفت:‌ای سلیمان، شما بر سر دینی هستید كه كسی كه آن را كتمان سازد، الله تعالی او را عزت می‌دهد. و كسی كه آن را پخش و منتشر كند، الله تعالی او را ذلیل كند[[79]](#footnote-79).

و همچنین نقل كرده:‌ زراره از محمدباقر درباره مسأله‌ای سؤال كرد، آنگاه گفت: فردا پیش من بیا، تا مطلبی را از كتابی برایت بیان كنم. بعد از ظهر فردای آن روز، پیش او رفتم ـ این در حالی است که آن زمانی بود كه من معمولاً در آن لحظه در میان ظهر و عصر با او خلوت می‌كردم، و من كراهت داشتم كه از او سؤال كنم مگر در خلوت، از ترس این‌كه راز دینم در پیش حضار بر ملا شود»[[80]](#footnote-80).

و نیز نقل كرده: «ابو عبدالله می‌گوید: پدرم در زمان بنی‌امیه فتوا می‌داد كه آنچه توسط عقاب شکار كه كشته شود، حلال است. و او در برابر آنها تقیه می‌كرد. و من از آنها تقیه نمی‌كنم، هر آنچه كه از آنها كشته شود، حرام است»[[81]](#footnote-81).

و نیز نقل كرده: «وقتی كه فوت كرد و رفت، آن را به محمد‌بن علی واگذار كرد. او هم انگشتر پنجم را باز كرد. آنگاه در آن چنین ملاحظه كرد: كتاب الله را تفسیر كن!... و حق را در حالت ترس و امنیت بگو! و فقط از خدا بترس، او هم چنین كرد[[82]](#footnote-82).

یعنی ائمه‌ای كه قبل از آنها بوده‌اند، در حالت خوف و امنیت حق را نگفته، از مردم می‌ترسیده‌اند.

و كلینی همچنین از زراره‌بن اعین از ابوجعفر نقل كرده كه:‌ سؤالی از چیزی كردم، و او به من جواب داد، سپس مردی به سراغ او آمد، و همان سؤال را از او كرد، اما او بر عكس جوابی كه به من داده بود، به او جواب داد. سپس دیگری آمد و برخلاف من و آن رفیقم به او جواب داد. وقتی كه آن دو مرد خارج شدند گفتم: ای پسر رسول خدا، دو مرد از اهل عراق از شیعه شما، نزد شما آمده، از شما سؤال می‌كنند، اما شما به هر یک جوابی متفاوت می‌دهید، قضیه چیست؟! گفت: ای زراره، این برای ما بهتر است،‌ و زمینه بقای ما و شما را بهتر فراهم می‌آورد»[[83]](#footnote-83).

و همچنین كلینی نقل كرده:‌ موسی‌بن اشیم می‌گوید: من نزد ابوعبدالله بودم. آنگاه شخصی در ارتباط با آیه‌ای از كتاب‌ الله از او سؤال كرد، او هم به او جواب داد. پس شخص دیگری وارد شد،‌ و در ارتباط با همان آیه سؤال كرد، آنگاه او جوابی متفاوت با شخص اولی به او داد.

از این قضیه خیلی ناراحت شدم. گویی سینه‌ام را با چاقو می‌شكافتند. با خودم گفتم: ‌ابوقتاده را در شام ترک كردم در حالی‌كه چیزی را از قلم نمی‌انداخت. و حال كه پیش این آمده‌ام می‌بینم، كه همه چیزش اشتباه است!! در حالی كه غرق در این افكار بودم، شخص دیگری وارد شد، و از آن آیه پرسید.

آن بزرگوار، جوابی متفاوت با جواب من و جواب رفیقم به او داد. آن‌گاه تا اندازه‌ای دلم آرام گرفت، و دانستم كه این كار وی، صرفاً از باب تقیه است. پس به من رو كرد و گفت: ای ابن‌ اثیم! الله تعالی (نبوت) را به سلیمان‌بن‌ داود واگذار كرد و به او گفت:

﴿هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٣٩﴾ [ص: 39].

و به پیامبرش واگذار نمود و گفت:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7].

«پس آنچه كه به پیامبر واگذار شده، به ما هم واگذار شده است»[[84]](#footnote-84).

آیا این شرک در رسالت محمدی نیست؟! آیا انسان بعد از این اعتقاد ـ پناه بر خدا ـ مسلمان باقی می‌ماند؟!.

و همچنین كلینی نقل كرده: «سلمه‌بن محرز می‌گوید:‌ به ابوعبدالله گفتم‌: مردی ارمانی فوت كرده، و مرا سر وصیت خود قرار داده است. به من گفت: ارمانی چیست؟ گفتم: نبطی از انباط كوه‌ها، مرده، و در ارتباط با تركه‌اش مرا سر وصیت خود قرار داده و تنها دختری باقی گذاشته است. به من گفت: نصف را به آن دختر بده. من هم زراره را از این قضیه آگاه كردم. آنگاه او به من گفت: همه مال، به او تعلق دارد. بعد از آن بر او وارد شدم. گفتم: ‌خدا تو را اصلاح كند، علمای ما گمان می‌برند كه تو از من ترسیده‌ای، گفت: بخدا، در برابر تو تقیه نكرده‌ام، اما از این ترسیدم كه عمل كنی آیا كسی از آن آگاه شد،؟ گفتم: نه، گفت:‌ پس مابقی را هم به او بده![[85]](#footnote-85).

از این روایات چنین بدست می آید كه ائمه، یك‌بار مسائل را كتمان ساخته، و بار دیگر آن را تحریف كرده، و از شخصی تا شخصی دیگر جواب‌های خود را تغییر می‌دهند. و كتمان مسائل، بیشتر دینشان است بلكه به دروغ و تهمت از آنان روایت كرده‌اند، كه كسی كه دینش را كتمان می‌سازد، الله تعالی او را عزت می‌دهد، و كسی كه آن را ظاهر می‌كند، الله تعالی او را ذلیل می‌كند. پس وقتی كه شأن ائمه معصومین در نزد آنها چنین است، شما را بخدا، چگونه می‌توانیم بر آن ائمه اعتماد كنیم؟! آیا آنان به علمای یهود، در تحریف دین و كتمان آن، مشابه نیستند؟! و همه این‌ها بدگویی و اهانتی زشت است در حق ائمه اهل بیت. و البته كه آنان از این اقوال دروغین بدور هستند!.

و كلینی نقل كرد،: «هشام‌بن حكم و حماد، از زراره، برای من نقل كردند كه:‌ با خود گفتم: شیخ من دانش به خصومت ندارد. (منظورش امامش است»[[86]](#footnote-86).

و ملا خلیل قزوینی فارسی در شرح این روایت نوشته است: «این شیخ بی عقل شده، روش زیبای گفتگو با خصم را بلد نیست».

و كشی از زراره نقل كرده: درباره تشهد از ابو عبدالله سؤال كردم، گفتم التحیات و الصلوات... از تشهد درباره او سؤال كردم او هم گفت:‌ التحیات و الصلوات ...

وقتی كه بیرون شدم، باد در ریشش كردم و گفته هرگز رستگار نمی‌شود.[[87]](#footnote-87)

این ابو عبدالله همان جعفر صادق است كه جماعتی از شیعه به او منسوب می‌باشند و در ارتباط با خود می‌گویند كه جعفری هستند، و این زراره، از بزرگان و رؤسای شیعه است، و اكثر روایات مربوط به ائمه را شیعه از او نقل می‌كنند. و این حال او با امامش است،‌ واقعاً چه توهین بزرگی است كه زراره آن را انجام داد. و اصلاً از میان عامه مردم چه كسی راضی می‌شود كه كسی در چشمش یا ریشش تف بیندازد. حال چه رسد به امام بزرگواری همچون جعفر صادق ـ‌ رحمه‌ الله تعالی ـ

و مجلسی در جلاءالعیون می‌گوید‌: چدر بزرگم از رسول خدا روایت كرده كه: ‌وقتی كه جعفر‌بن محمد‌بن علی‌بن حسین متولد شد، او را صادق نام نهید! چرا كه وقتی كه پنجمین اولاد او متولد شود، همانی كه به جعفر نام‌گذاری می‌شود، و امامت را به دروغ مدعی می‌شود و بر الله تعالی افتراء می‌بندد، و او در نزد خدا جعفر كذاب است»[[88]](#footnote-88).

و این كسی كه از او نقل می‌كنند، كه جعفر كذاب است همان پسر امام نقی ـ یكی از ائمه معصوم در نزد شیعه و برادر تنی امام عسكری ـ است و این یكی نیز یكی از ائمه دوازده امام معصوم در نزد شیعه است. و این جعفر هم از آل علی و فاطمه و از دودمان حسین و زین‌العابدین است پس ادعای باطل آنها مبنی برحب آل بیت چگونه است؟! این سلسله نسب ایشان می باشد، یک سلسله طلایی است، اما او در نزد شیعه ـ که خود را دوستداران اهل بیت می نامند. ملقب به جعفر كذاب است. خدای سبحان به دادمان برس!.

مسأله يازدهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة تقيه و فضايل آن در نزد شيعه

و معنای تقیه در نزد شیعه عبارتست از دروغ محض، یا نفاق آشكار چنان‌كه از روایت‌ها‌شان بر می‌آید.

و اینک تعدادی از روایت‌های آنها، در باب فضلیت تقیه و عقیده شیعه درباره آن، از خود كتاب‌های معتبر آنها ذكر می‌شود:

كلینی از ابن عمیراعجمی نقل كرد:‌ ابوعبدالله به من گفت: «ای ابوعمر،  دین در تقیه است، و كسی كه تقیه ندارد، دین ندارد، و تقیه در همه چیز است جز در شراب، و مسح بر دو خف»[[89]](#footnote-89).

و همچنین كلینی نقل كرده: «ابو جعفر گفته است: تقیه دین من، و دین پدران من است، و كسی كه تقیه ندارد، ایمان ندارد»[[90]](#footnote-90).

و نیز كلینی نقل كرده: ابوعبدالله گفته است: مواظب دینتان باشید، و با تقیه آن را بپوشانید، چون كسی كه تقیه ندارد، ایمان ندارد»[[91]](#footnote-91).

و نیز كلینی نقل می‌كند: ابوعبدالله در تفسیر این آیه:

﴿وَلَا تَسۡتَوِي ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ﴾ [فصلت: 34].

گفته است: حسنه: یعنی تقیه، و سیئه یعنی: منتشر كردن، و این آیه:

«ادفع بالتی هی احسن السيئة ( (التي هي احسن**)**» یعنی: تقیه[[92]](#footnote-92).

و كلینی از واسطی نقل كرده:‌ كه ابو عبدالله گفته است: كسی در زمینه تقیه، به تقیه اصحاب كهف نرسیده است. زیرا آنها در مراسم‌ها و اعیاد شركت می‌كردند، و زنارها را بخود می‌بستند، به همین خاطر الله تعالی پاداش آنها را دو بار داد.) همه اینها در اصول كافی، باب تقیه، وجود دارند.

تقيه در هر ضرورت و نيازي

كلینی از ابوجعفر نقل كرده: تقیه در هر ضرورتی انجام می‌گیرد، و انجام دهنده آن، وقت ضرورت و نیاز بد آن را بهتر درک می‌كند»[[93]](#footnote-93).

و نیز از محمدبن‌ مسلم روایت كرده: بر ابوعبدالله وارد شدم در حالی‌كه ابوحنیفه در نزد او بود. به او گفتم‌: قربانت گردم، خواب عجیبی را دیدم. به من گفت: ای ابن مسلم آن را بازگوی چرا كه معبر آن در آنجا نشسته است و با دستش به ابوحنیفه اشاره كرد. گفتم: در خواب دیدم كه وارد خانه‌ام شدم، ناگهان زنم را دیدم كه بر من خارج شد و گردوهای زیادی را شكست و آنها را بر سر و روی من پاشید. از این خواب تعجب كردم. آنگاه ابوحنیفه گفت: «تو مردی هستی كه با شخصی فرومایه در ارتباط با ارث و میراث زنت با او مناقشه می‌كنی، و پس از رنج سختی، ان‌شاءالله به نیازت خواهی رسید». ابوعبدالله گفت: بخدا درست تعبیر كردی ای ابوحنیفه، پس ابوحنیفه از نزد او بیرون شد. به او گفتم: فدایت بشوم، من تعبیر این ناصبی را ناپسند داشتم. آنگاه گفت: ای ابن مسلم خدا تو را بد نكند، تعبیر ما با تعبیر آنها یكی نیست ... و تعبیر او درست نبود، به او گفتم:‌فدایت بشوم، پس چرا برای او سوگند خوردی كه اصابت كرده، در حالی‌كه اشتباه كرده است. گفت: آری، من سوگند خوردم كه او اشتباه كرده است»[[94]](#footnote-94).

و كلینی نقل كرده: «ابو عبدالله می‌گفت: پدرم می‌گفت: هیچ چیزی به اندازه تقیه مایه خوشحالی و شادكامی من نیست. تقیه دژ و سپر مؤمن است»[[95]](#footnote-95).

و نیز كلینی نقل كرده: ‌به ابو عبدالله گفته شد: مردم می‌گویند كه علی بر روی منبر كوفه گفته است: ای مردم، شما به سوی ناسزاگویی به من، فرا خوانده می‌شوید، سپس به من فحش دهید. پس به برائت‌جویی از من فراخوانده می‌شوید، پس از من تبری بجوئید. آنگاه ابو عبداله گفت:‌چقدر فراوان مردم بر علی دروغ می‌گویند. پس گفت: علی فقط گفته: شما به فحش دادن به من فراخوانده می‌شوید،‌ پس به من ناسزا بگوئید. پس به برائت جستن از من فرا خوانده می‌شوید، در حالی‌كه من بر سر دین محمد هستم، و نگفته از من تبری بجوئید!»[[96]](#footnote-96).

ائمه در نزد شیعه معصوم هستند و نیز از طرف خدا بعنوان صاحبان امر می‌باشند. طاعت آنها در هر كوچک و بزرگی، در نزد آنها، واجب می‌باشد. و مادام كه تقیه در نزد آنها، واجب می‌باشد. و مادام كه تقیه در نزد آنها دارای چنین مناقب و فضایلی می‌باشد، به این آسانی‌ها تشخیص كلام درست و نادرست آنها ممكن نیست، و چه كسی می‌تواند تضمین كند كه این روایت‌های موجود در كتاب‌های آنها از باب تقیه عنوان نشده باشد. و چون هر عمل یا قولی از آنها احتمال تقیه دارد، پس لازم می‌آید كه به مقتضای فرامین آنها عمل نشود. در نتیجه همه اقوال و افعال آنها به علت احتمال تقیه بودن آنها، از درجه صحت ساقط می‌شود.

كتمان ومخفی کاری در نزد شيعه

و كلینی از سلیمان خالد نقل كرده: ابو عبدالله گفته است: شما بر دینی هستید كه كسی كه آن را كتمان سازد،‌ الله تعالی او را عزت می‌دهد و كسی كه آن را آشكار و برملا كند، الله تعالی او را ذلیل خواهد كرد[[97]](#footnote-97).

بدانید كه مطالب پیش گفته از مرویات و عقیده شیعه با نصوص قرآنی كاملاً مخالف است.

الله تعالی فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67].

«ای پیامبر آنچه را كه از طرف پروردگارت بسوی تو نازل شده، ابلاغ كن، و اگر این كار را نكنی، رسالت او را ابلاغ نكرده‌ای».

و الله تعالی فرموده:‌

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ [التوبة: 33].

«او كسی است كه رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها برتری دهد».

و نیز فرموده:

﴿وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ﴾ [الكهف: 27].

«آنچه را كه از كتاب پروردگارت بر تو وحی شده، بخوان».

و همچنین می‌فرماید:

﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٩٤﴾ [الحجر: 94].

«ای پیامبر به آنچه كه بدان دستور داده می‌شوی، قیام كن و از مشركان روی بگردان».

و الله تعالی فرموده:‌

﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِ﴾ [المائدة: 3].

«امروزه، كسانی كه كافر شدند، از دین شما ناامید شدند، پس از آنها مترسید و از من بترسید».

و نیز فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119].

«ای كسانی كه ایمان آورده‌اید، از الله تعالی بترسید، و با صدیقان باشید».

و نیز فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩﴾ [البقرة: 159].

«كسانی كه آنچه را كه ما از آیات روشن‌گر و هدایت‌گر نازل كرده‌ایم، بعد از آن كه آنها را برای مردم در قرآن بیان كردیم، كتمان می‌سازند، آنها را الله تعالی و لعنت‌كنندگان لعنت می‌فرستد».

حكم تقيه در اسلام

تقیه در اسلام، به لحاظ حرمت حتی از خوردن گوشت خوک هم حرام‌تر است. زیرا برای نیازمند و شخص در فشار قرار گرفته، جایز است كه در وقت سختی و نیاز شدید، از گوشت خوک بخورد.

و بدینسان تقیه هم در مثل آن حالت جایز است. پس اگر انسانی در حالت اضطرار نیز خوداری كند، از اینكه گوشت خوک را بخورد، و بمیرد، در نزد خداوند گناه‌كار است. و این برخلاف تقیه است. زیرا اگر شخص در حالت اضطرار به آن متوسل نشود در نزد خدا از درجه و پاداش بهره‌مند خواهد شد. گویا رخصت خوردن گوشت به عزیمت انتقال می‌یابد، ‌اما رخصت تقیه به عزیمت انتقال نمی‌یابد. و تاریخ اسلامی از تحمل رسول الله و صدیق و بلال نسبت به اذیت مشركان گرفته تا شهادت سمیه، و شهادت خبیب، و غیر آنها ـ‌ خدا از همه آنها راضی باد ـ و غیر اینها از وقایع و داستان‌های نادر در قهرمانی و عزیمت در مسیر طویل این امت, بهترین دلیل است بر اینكه عزیمت همان اصل و افضل و احسن است.

مسئلة دوازدهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده به صيغه [نكاح موقت] و فضايل و مزاياي آن در نزد شيعه

و فتح‌الله كاشانی در تفسیرش از رسول خدا نقل كرده كه او فرموده است‌: «كسی كه یک بار متعه کند، مرتبه‌اش همچون مرتبه حسین است، و كسی كه دو بار متعه کند، مرتبه‌اش همچون مرتبه حسن است، و كسی كه سه بار متعه کند، مرتبه‌اش مانند مرتبه علی است، و كسی كه چهار بار متمع شود، پس مرتبه‌اش همچون مرتبه من است»[[98]](#footnote-98).

و باز كاشانی از پیامبر نقل كرده، كه «هر كس بی متعه از دنیا برود، در روز قیامت، بینی و گوش بریده خواهد آمد»[[99]](#footnote-99).

و كاشانی باز هم در تفسیرش از پیامبر نقل می‌كند كه:‌ «جبرئیل با هدیه‌ای از طرف پروردگارم پیش من آمد. و آن هدیه صیغه زنان ایمان‌دار است. و الله تعالی این هدیه را به هیچ یک از پیامبران قبل از من نداده است. بدانید كه الله تعالی متعه را فقط به من اختصاص داده، بخاطر بزرگی و شرفی كه بر همه پیامبران سابق‌ دارم. و كسی كه یكبار در عمرش صیغه كند،‌ بهشتی خواهد شد، و اگر مرد و زن صیغه‌كننده در جایی با هم جمع شوند، فرشته‌ای بر آنها نازل می‌شود، و از آنها پاسداری و حراست می‌كند تا وقتی كه از هم جدا می‌شوند. و اگر با هم صبحت كنند، سخنانشان به مثابه ذكر و تسبیح خواهد بود. و اگر یكی از آنها دست دیگری را بگیرد، گناهان و اشتباهات همچون آب از دستان آنها فرو می‌چكد. و اگر یكی از آنها، دیگری را بوسید، به ازای هر بوسه، پاداش حج و عمره‌ای برای آنها درنظر گرفته می‌شود، و در جماع و لذتشان هم حسنه‌ای منظور می‌شود كه همچون كو‌ههای راسخ و بلند می‌باشد. و اگر مشغول غسل كردن شدند، و آب از بدن آنها فرو چكید، الله تعالی با هر قطره از آن آب، ملائكه‌ای را خلق می‌كند كه به تسبیح الله می‌پردازد. و او را مقدس می‌دارد. و ثواب تسبیح و تقدیس آن ملائكه تا روز قیامت برای آن دو نوشته می‌شود. ای علی كسی كه این سنت (صیغه) را سبک شمارد و یا آن را ضعیف بداند، و آن را دوست نداشته باشد، او از پیرو من نیست و من از او بری هستم ... جبرئیل گفت: پولی كه مؤمن در ازای صیغه خرج می‌كند، در نزد الله بهتر از پولی است كه در غیر صیغه خرج می‌شود. ای محمد، در بهشت جماعتی‌ از حورالعین است كه الله تعالی آنها را برای اهل صیغه خلق كرده است. ای محمد، وقتی كه مؤمن با زنی مؤمن عقد صیغه موقت را خواند، او از کمانش بلند نمی‌شود مگر اینكه الله تعالی گناهان او و نیز گناهان آن زن مؤمن را مورد بخشایش قرار می‌دهد ...».

و از صادق روایت شده كه: صیغه دین من و دین پدران من است. پس كسی كه بدان عمل می‌كند، به دین ما عمل می‌كند، و كسی كه آن را انكار می‌كند، دین ما را انكار می‌كند، بلكه او به غیر دین ما، دینداری می‌كند. و فرزندی كه از صیغه متولد می‌شود، بهتر و افضل‌تر از فرزندی است كه از طریق ازدوج دائم متولد می‌گردد. و منكر صیغه كافر است[[100]](#footnote-100).

و نویسنده فارسی زبان (منتهی‌الامال [ پایان آروزها]) می‌گوید:‌امام صادق می‌گوید: هر مردی كه صیغه كرده، سپس غسل كرده، یقیناً الله تعالی از هر قطره آبی كه از بدنش چكیده است،‌ هفتاد ملائكه را خلق می‌كند، تا وقتی كه قیامت فرا می‌رسد، برای او استغفار كنند، و كسی كه از آن دوری‌ جوید، را تا روز برپایی قیامت، لعن و نفرین كنند».

روایت‌هایی چند، در فضلیت صیغه در كتاب (عجاله حسنه) به زبان اردو نوشته شده، كه این كتاب ترجمه همان رساله صیغه مجلسی است. ترجمه قسمتی از آنها را به فارسی تقدیم می‌نمائیم:

علی امیرالمؤمنین گفته است: «كسی كه این سنت را پاس ندارد، و آن را قبول نكند، از شیعه من نیست، و من از او بری هستم»[[101]](#footnote-101).

و سرور جهان حضرت محمد فرموده است:‌«كسی كه با زنی ایمان‌دار صیغه كند، گویی 70 بار به زیارت كعبه آمده است»[[102]](#footnote-102).

و پیامبر رحمت برای جهانیان فرموده است: «كسی كه یكبار صیغه كند، یک سوم بدنش از جهنم آزاد می‌شود، و كسی كه دو بار صیغه كند، دو سوم بدنش از جهنم آزاد می‌شود، و كسی كه این سنت را سه بار زنده كند، همه بدنش از آتش سوزان در امان خواهد ماند»[[103]](#footnote-103).

و رسول سالار بشر، و شفاعت‌كننده محشر، فرموده است: «ای علی لازم است كه مؤمنان مرد و زن به متعه علاقمند شوند، و لو برای یكبار باشد، قبل از آنكه از دنیا به آخرت انتقال یابند. در حقیقت خود الله تعالی سوگند یاد كرده كه فرد یا زنی را که صیغه كرده‌اند، عذاب نمی‌دهد، و كسی كه در این خیر (صیغه) تلاش كند و به دفعات آن را انجام دهد، الله تعالی درجه او را رفیع خواهد ساخت»[[104]](#footnote-104).

و كاشانی در تفسیرش روایت طویلی را ذكر كرده و در قسمتی از آن آمده است: از پیامبر سؤال شد، سزای كسی كه در این باب (صیغه) تلاش می‌كند، چیست؟! برای او پاداش مرد و زن صیغه كننده درنظر گرفته می‌شود. و ابوجعفر قمی در كتاب (من لایحضره الفقیه) كه یكی از صحاح چهارگانه شیعه است، نقل كرده «روایت شده که مؤمن كامل نمی‌شود تا وقتی كه صیغه می‌كند»[[105]](#footnote-105).

و نیز قمی نقل كرده: (ابو جعفر گفته است. وقتی كه رسول (شب هنگام) به آسمان انتقال داده شد، گفت: جبرئیل دنبالم آمد و گفت:‌ ای محمد! خدای تعالی می‌گوید‌: من از صیغه‌کنندگان امت تو از زنان، در گذشتم»[[106]](#footnote-106).

و نیز قمی نقل كرده: «صادق گفته است ‌«من نمی‌پسندم كه شخصی بمیرد در حالی‌كه یكی از نشانه‌ها و خوهای رسول بر او باقی مانده باشد و او آن را انجام نداده باشد. گفتم: آیا صیغه‌اش را می‌گویی ؟ گفت: آری»[[107]](#footnote-107).

و باز هم قمی نقل كرده: «عبدالله‌بن سنان از ابو عبدالله نقل كرده كه: الله تعالی مشروبات مست كننده (الكلی را بر ما حرام ساخته، و در عوض آن، صیغه را برای ما حلال كرده است»[[108]](#footnote-108).

اركان صيغه و احكام آن

ملا فتح‌الله كاشانی در تفسیرش (منهج‌الصادقین) نقل كرده است: باید بدانیم كه صیغه دارای پنج ركن است: زوج، و زوجه، و مهریه، و زمان‌بندی، و صیغه ایجاب و قبول».

و باز هم كاشانی نقل كرده: «و بدان كه تعداد زوجات در صیغه محصور و قابل شمارش نیست و شخص را لازم نمی‌آید كه نفقه بپردازد. پوشاک ومسكن تهیه كند، و ارث و میراث بری در میان دو زوج صیغه كننده، دایر نمی‌گردد، و این چیزها فقط در عقد دائم ثابت می‌شود»[[109]](#footnote-109).

و ابوجعفر طوسی نقل كرده:‌ از ابو عبدالله درباره صیغه‌ سؤال كرده شد كه آیا از چهار زن است؟ گفت نه، حتی از هفتاد هم نیست ... و از ابو عبدالله پرسیدند: آیا متعه از چهار زن است؟ گفت: با هزار تن از آنها صیغه كن، چه آنها كرایه هستند. نه طلاق داده می‌شوند، و نه ارث بر جا می‌گذارند و نه ارث می‌گیرند، بلكه فقط كرایه شده‌اند»[[110]](#footnote-110).

مهرية صيغه

و طوسی در تهذیب نقل كرده كه:‌ «مهریه در صیغه‌ای مقداری است كم یا زیاد كه مورد رضایت هر دو طرف است، درنظر گرفته شود. به ابوعبدالله گفته:‌ كمترین مهریه صیغه چیست؟ گفت: مشتی از گندم»[[111]](#footnote-111).

هيچ شهادت و هيچ اعلاني در صيغه نيست

و طوسی در تهذیب نقل كرده: (و در صیغه شهادت دادن و اعلانی نیست»[[112]](#footnote-112).

و باز طوسی نقل كرده: «ابوجعفر می‌گوید: نكاح دائمی به این دلیل آشكار و علنی می‌شود كه (بعدها) ارث میراث‌ها به زوجین برسد»[[113]](#footnote-113).

و ابو جعفر طوسی ایضاً در تهذیب ذكر كرده «از ابوعبدالله درباره مردی كه با زنی بر سر یک چوب ازدواج می‌كند، پرسیدم. گفت؛ اشكالی ندارد. اما وقتی كه تمام شد، باید رویش را برگرداند، و نگاه نكند»[[114]](#footnote-114).

و نیز در تهذیب ذكر كرده: «صیغه كردن با زنی هاشمی نسب هیچ اشكالی ندارد»[[115]](#footnote-115).

و كلینی در كافی ذكر كرده: «ابوعبدالله گفته است: زنی نزد عمر آمد گفت: ‌من زنا كرده‌ام، پس مرا پاک ساز. پس عمر دستور به رجم آن زن داد. عمر خبر این ماجرا را به امیرالمؤمنین هم رساند. آنگاه علی گفت: چگونه زنا كردی؟! گفت: از صحرایی گذشتم. دچار تشنگی شدیدی شدم، از یک نفر عرب درخواست آب كردم. اما او قبول نكرد، و دادن آب را مشروط به تسلط حاصل كردن بر من دانست. و من هم برخود ترسیدم، او مرا آب داد، و من هم خودم را در اختیارش گذاشتم. آنگاه امیرالمؤمنین گفت: بخدای، كعبه قسم این به ازدواج در آوردن بوده است[[116]](#footnote-116).

سبحان‌الله، شیعه‌ها آنقدر زیر بار هوا و هوس خود رفته‌اند كه باعث شده این اكاذیب را به حضرت علی نسبت دهند. آیا این معقول است كه شخصی فاجر و شهوت‌ران و ظالم بیاید و به زور زنی را وادار به زنا كند، و او هم ناچار از ترس جان خودش، به خواسته او تن در دهد، و آنوقت نام این كار را ازدواج شرعی بگذارند؟!.

آیا این درِ وسیعی نیست جهت ورود هر گونه شخص فاجر و فاسقی، به اینكه بیاید و به زور زن شریف و آبرومندی را وادار به زنا كند،‌ سپس این كار او، در نزد شیعیان ازدواجی شرعی تلقی شود؟! و الله تعالی گواه است بر اینكه اسلام از این گونه كثافت كاری‌ها و آلودگی‌ها پیراسته و مبرا می‌باشد. پس شیعه برای جواز صیغه به این آیه استدلال می‌كنند. (فامستمتعتم به منهن فاتوهن (جورهنَّ) و در قرائتی از ابن مسعود: (فاستمتعتم به منهم الى اجلٍ) «زنانی كه از آنها كام برگرفته‌اید، مهریه و پاداش ایشان را بپردازید» ...

و جواب این است كه:

فاء مذكور، برای تخلیه و تفریغ است جمله را از حالت استقلالیت منع می‌كند. پس معنی (فاستمتعتم به منهن) این است که پس آنچه را كه بهره برده‌اید و بوسیله جماع لذت برده‌اید از آن زنان با نكاح صحیح، پس مهریه ایشان را بپردازید. و اما قرائت ابن مسعود هم شاذ است و در مصادر و منابع یافت نمی‌شود.

به همین خاطر، نه قرآنی به وسیله آن ثابت می‌شود نه خبر، و نه عملی ملزم.

و اجماع بر این منعقد است كه صیغه جایز نیست و حرام است، و علمای كشورها همه در این باره متفق‌القولند، جز گروهی از شیعه، و دلیل بر حرام بودن صیغه این گفته الهی است:‌

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧﴾ [المؤمنون: 1-7].

 ترجمه:

«به حقیقت مؤمنان رستگار شدند. كسانی كه در نمازشان خاشع هستند و از امور بیهوده روی‌گردان می‌باشند و زکات (مالشان) را می‌دهند و از عورتشان محافظت بعمل می‌آروند، و آن را فقط در زنان یا كنیزكانشان استعمال می‌كنند. كه آنها به خاط این كار سرزنش نمی‌شوند. هركس غیر این راه را بجوید، پس آنان تجاوزكارانند».

از آیه چنین ثابت می‌شود كه برای مرد فقط همسر یا كنیزش حلال است، و موارد دیگر، جزو امور تجاوزكارانه بحساب می‌آید. ناگفته پیداست كه وقتی مردی با زنی صیغه می‌كند، آن زن، زن نكاح شده و عقد شده او نیست، چه، در صیغه وجود شهود، نفقه و ارث و طلاق لازم نیست و حتی وجود ندارد. و با بیش از چهار زن هم می‌توان صیغه كرد. و گذشته‌ از این خرید و فروش و آزاد كردن آن زن هم درست نیست. چنان‌كه كنیز می‌تواند از این موارد برخوردار شود. پس با چه دلیلی صیغه حلال شده است؟!.

و نیز خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ﴾ [النساء: 3].

«پس اگر ترسیدید (كه میان زنان تعادل برقرار نكنید) و به عدالت رفتار نكنید، پس یک زن یا كنیزتان كافی است».

پس اگر كسی ترسید كه نتواند عدالت را پیاده كند یک زن كافی است یا باید به كنیزش بسنده كند. پس صیغه كجاست؟! پس اگر حلال می‌بود، آن را ذكر می‌كرد، زیرا دیر بیان كردن از وقت نیاز، درست نیست و نیز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِكُمۚ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 25].

و اگر صیغه حلال می‌بود، آن را ذكر می‌كرد. و خاصاً ذكر كرده: «من خشی العنت» [ كسی كه از زنا كردن ترسید] و باز هم آن را ذكر نكرده، پس دلالت بر آن دارد كه صیغه حرام است.

و الله تعالی فرموده:

﴿وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ [النور: 33].‌

«و باید كسانی كه قدرت ازدواج كردن ندارند، پاک دامنی ‌پیشه كنند تا وقتی كه الله تعالی آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌كند».

چنانكه ملاحظه می‌كنید، خداوند در این آیه دستور نداد كسانی كه قدرت ازدواج ندارند، بروند صیغه كنند. و تا وقتی كه خدا از فضل خود آنها را بی‌نیاز می‌سازد، از آن زن صیغه شده، لذت ببرد. ﴿مُّحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَ﴾ [النساء: 24]. و این دلالت بر آن دارد كه در نكاح پاكی و احسان وجود دارد و این پاكی و احسان در صیغه وجود ندارد. پس همه این آیات، آشكارا دلیل بر تحریم صیغه می‌باشند.

و شیعیان رافضی به بعضی از احادیث وارد در صحاح استدلال می‌كنند، در حالی كه آن احادیث همگی منسوخ هستند و احادیثی دیگر این مسأله را ثابت كرده‌اند. و ما آنها را ذكر خواهیم كرد. و همه علمای سلف و خلف و شارحان بزرگوار به این مطلب اذعان كرده‌اند. و استدلال آنان بی‌پایه است!!

و دلیل بر تحریم صیغه این فرموده پیامبر است:‌ «اني كنت اذنت لكم في‌الاستمتاع من النساء وان الله قد حرم ذلك الى يوم القيامه، فمن كان عنده منهن شيء فيلخل سبيله، ولاتأخذوا مما آتيتموهن شيئا»[[117]](#footnote-117). «من به شما اجازه‌ داده بودم كه از زنان كام جویی كنید. و این در حالی است كه الله تعالی این كار را تا روز قیامت حرام كرده است، پس اگر كسی چیزی از آنها را در اختیار دارد، پس آنها را آزاد كند، و إلا آنچه را كه به آنها داده‌اید، بازپس نگیرید».

و نیز امام مسلم روایت كرده: پیامبر از صیغه نهی كرده، و فرموده: «آگاه باشید كه از امروز، تا به قیامت حرام است. و كسی كه چیزی داد، نباید آن را بازپس بگیرد»[[118]](#footnote-118).

و ترمذی از ابن‌ عباس ب روایت كرده كه او گفته است: صیغه در اول اسلام موجود بود. شخصی وارد آن شهر می‌شد و شناختی از آنجا نداشت. و به اندازه روزهایی كه در آن شهر می‌ماند، با زنی ازدواج می‌كرد؛ و با این كار لذت و بهره‌وری او محفوظ می‌شد. تا وقتی كه این آیه نازل شد:

﴿إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦﴾ [المؤمنون: 6].

 ابن عباس گفت: «هر فرجی (هر زنی) به غیر از آنها حرام است»[[119]](#footnote-119).

حازمی گفت: پیامبر صیغه را برای مسلمانان حلال نكرد وقتی كه آنها در خانه یا در سرزمین‌هایشان بودند, بلكه در اوقات مخصوصی طبق نیازهایی كه پیش می‌آمد، برای آنها مباح كرد. تا اینكه بالاخره، تا روز قیامت صیغه را بر آنها حرام كرد.

و در كتب شیعه ایضاً از علی روایت شده: «پیامبر در روز خیبر گوشت‌ الاغهای اهلی و صیغه را حرام كرد»[[120]](#footnote-120).

بعد از ذكر دلایل قطعی و عملی دال بر حرامیت صیغه، با ارائه دلایل ساده عقلی هم خط بطلان بر آن می‌كشیم. نگاهی اندیشمندانه و بدور از مغالطه و آن اینكه: انسان می‌تواند فقط با چهار زن ازدواج كند. در حالی‌كه رافضی‌ها و شیعه برای انسان جایز می‌دانند كه حتی از هزار زن یا دو هزار زن ـ چنان‌كه گذشت ـ كام‌جویی كند. و این كار باعث می‌شود كه دارای پسران و دختران زیادی شود و این باعث اختلال در نظام نكاح وارث می‌گردد. زیرا زمانی صحت ارث و نكاح دانسته می‌شود كه صحت نسب دانسته شود. اما، آنها در كثرتی خواهند بود كه این چیز در آنها مشخص و معلوم نمی‌شود. فرض كنید كه مردی بخاطر جهانگردی و سیاحت مسافرت كند و در هر شهری از زنی كام‌جویی كند، تا وقتی كه دیگر از آن زنان دارای فرزند پسر و دختر می‌شود سپس برای او مقدر می‌شود كه برگردد، و او یا یكی از برادرانش یا دخترانش از آن شهرها دیدن كنند آنگاه به‌گونه‌ای در می‌آید كه با بعضی از زنانش (در آنجا) عقد می‌كند. چه چیزی جلوی این را می‌گیرد كه بعضی از آنها از دخترانش هستند و در این هنگام، شاید با یكی از دخترانش یا دختران برادرش یا خواهرش، عقد كرده باشد. و تعجب از این است آن صیغه‌ای كه شیعه به آن به‌عنوان دلیل تمسک می‌كند كه صیغه در آغاز دوران پیامبر موجود بود، در ارتباط با آن ثابت می‌كنند كه آن صیغه، با شهود منعقد می‌شد. و در كتاب‌هایشان این مسأله را مطرح می‌سازند.

و صیغه‌ای كه در این ایام، شیعه منادی آن هستند، شهود در آن شرط نیست، پس استدلال مزبورشان چگونه درست از آب در می‌آید؟! خود آنها می‌گویند‌: از امام جعفر صادق پرسیدند: آیا مسلمانان در دوران پیامبر بدون دلیل و شاهد ازدواج می‌كردند گفت: خیر .29.

و آنها این روایت را درباب صیغه ذكر كرده‌اند. (ازدواج می‌كنند) یعنی صیغه می‌كنند. و مؤلف تصریح كرده كه او از این ازدواج آن ازدواج و نكاح دائم را مدنظر نداشته است بلكه صیغه را از آن اراده كرده است.

مسأله سيزدهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده به جواز استفاده از زنان اشخاص ديگر [دادن موقتي ناموس خود به ديگران]

ابو جعفر محمدبن حسن طوسی در كتاب استبصار از محمد‌بن مسلم از ابوجعفر نقل كرده، كه به او گفتم: مسلمان برای برادرش، كنیزش را حلال می‌سازد.؟! گفت: آری، اشكالی ندارد و او می‌تواند از آنچه كه برایش حلال شده، استفاده كند.»[[121]](#footnote-121) و ایضاً طوسی در استبصار از محمدبن مضارب نقل كرده: گفت: ابوعبدالله به من گفت: ای محمد این جاریه را بگیر كه به تو خدمت می‌كند، و تو از او بهره ببر. پس اگر خارج شدی، او را بسوی ما بازگردان»[[122]](#footnote-122).

در بعضی از روایت‌های شیعه از یكی از ائمه ‌آنها كلمه «این را دوست ندارم» یعنی استفاده دیگران از فرج را دوست ندارم. محمدبن حسن طوسی در كتاب استبصار در توضیح آن نوشته است: این عبارت این را نمی‌رساند كه این مقوله حرام باشد. زیرا، به حالت اكراه بیان شده است. و آن امام علیه‌السلام صراحتاً به اكراه با این گفته‌اش «‌آن را دوست ندارم» اشاره كرده است. و دلیل این كراهیت هم آنست كه این كار مورد موافقت هیچ‌یک از مردم عادی و عوام نیست و بدین وسیله، درباره ما بد و بیراه می‌گویند. به همین خاطر، نادیده گرفتن و عمل نكردن به این كار، بهتر است گرچه حرام هم نیست. و جایز است اگر حرام نباشد. بدین خاطر این عمل را مكروه دانست كه آزادی آن فرزند شرط نشده است پس اگر این مسأله هم شرط شود، كراهیت از بین می‌رود»[[123]](#footnote-123).

و این هم نوع دیگری از زنا است كه شیعه به دروغ و بهتان به ائمه اهل‌بیت نسبت می‌دهند و آن را حلال می‌دانند. آنها فقط و فقط از هوا و خو‌استه‌های نفسانی خود پیروی می‌كنند. با آن‌كه زنا با همه صورت‌هایش در شریعت اسلامی حرام است. چنان‌كه برای همگان این مسأله روشن است.

مسأله چهاردهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده به جواز لواط كردن با زنان

ابوجعفر محمدبن حسن طوسی در كتاب استبصار گفته است: عبدالله‌بن‌ ابی یعفور گفته است: از ابو عبدالله در ارتباط با مردی كه از پشت با زنش دخول می‌كند، سؤال كردم، گفت: اشكالی ندارد اگر آن زن راضی باشد. گفتم پس با این قول خدا چه كار می‌كنی: ﴿فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 222]. «پس از جایی كه الله تعالی به شما دستور داده با آنها جماع كنید» گفت: این برای طلب كردن فرزند است. پس فرزند را در جایی طلب كنید كه الله تعالی به شما دستور داده است. خداوند ی فرماید: «زنان شما كشتزار شما هستند، پس از هر جا كه می‌خواهید به سراغ كشتزارتان بروید»[[124]](#footnote-124).

و ایضاً در كتاب استبصار از موسی‌بن‌عبدالملیک نقل كرده. كه مردی گفت: مردی از حضرت ابوالحسن رضا درباره حكم لواط كردن مرد با زنش سؤال كرد، او گفت: آیه‌ای از كتاب الله آن را حلال كرده است. و آن گفته لوط است:

﴿هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡ﴾ [هود: 78].

«آنها دختران من هستند، آنها برای شما پاك‌تر هستند».

 لوط حقیقتاً دانسته بود كه آنها فرج را نمی‌خواهند (بلكه معقد را می‌خواهند)[[125]](#footnote-125).

و ایضاً در استبصار آمده: یونس‌بن عمار گفته است: به ابو عبدالله یا ابوالحسن گفتم، من چه بسا كه با جاریه‌ای از پشت جماع كنم و او ترشح می‌كند، با خود عهد كردم كه اگر دوباره این كار را انجام دهم، باید پولی را به‌عنوان صدقه بپردازم. و البته این كار هم برای من زحمت آفرین است. گفت‌: چیزی بر تو نیست، و این حق تو است (كه چنین كاری انجام دهی)[[126]](#footnote-126).

و ایضاً در استبصار از علی‌بن حكم آمده: از صفوان شنیدم كه می‌گفت: به رضا گفتم، مردی از خدمتكاران چون خودش رویش نمی‌شود، از من خواسته كه از شما سؤالی بپرسم. گفت: چه سؤالی؟! گفتم:‌‌ آیا مرد می‌تواند در مقعد زنش دخول كند؟! گفت: آری، این حق را دارد[[127]](#footnote-127).

و ایضاً در استبصار از حماد بن عثمان نقل شده كه گفت: از ابو عبدالله پرسیدم، یا اینكه كسی كه از او درباره حكم كسی كه با زنش لواط می‌كند، به من خبر داد، و در آن خانه جماعتی حضور داشتند، با صدایی بلند به من گفت: پیامبر فرموده است: كسی كه بنده‌اش را به كاری وا دارد، كه از عهده آن خارج است، پس او را بفروشد. پس در چهره‌های اهل بیت نگاه كرد، سپس به گوش من نزدیک شد و گفت: اشكالی ندارد»[[128]](#footnote-128).

و نویسنده استبصار، در شرح دو روایتی كه لواط با زنان را منع می‌كنند، می‌گوید: «این دو روایت دال بر کراهیت این كار می‌باشند. چه بهتر است كه از این كار خودداری شود اگر چه حرام نباشد. و احتمال دارد كه این دو روایت از باب تقیه ذكر شده باشند زیرا ، كسی از «عامه» [ اهل سنت] این كار را جایز نمی‌داند».[[129]](#footnote-129)

و ما می‌گوئیم: آیا روایت‌هایی كه در باب جواز این كار آمده‌اند، این احتمال را ندارند كه از باب تقیه ذكر شده باشند چون مردم به عمومی این كار را دوست دارند؟! و ائمه هم بخاطر آنها و بخاطر كسب رضایت آنها، در این مسأله تقیه را انتخاب كرده‌اند. تقیه در هر چیز و در هر روایتی از آنها انتظار می‌رود.

در هر حال، این كار حرام و اساساً باطل است و با هدی نبوی جور در نمی‌آید. و همه اینها چیزی جز پیروی كردن از تمایلات نفسانی نیست.

اثبات حرام بودن لواط با زنان با قرآن و سنت

الله تعالی فرموده:

﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223].

«زنان شما كشتزار شمایند. پس از هر كجا كه می‌خواهید، به سراغ كشتزار خودتان بروید».

خداوند در این آیه، اجازه داد كه از راه كشتزار (كه همان فرج) است، شخص وارد شود. و اجازه نداده كه از جایگاه مقعد اقدام به این كار نماید.

و نیز فرموده:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 222].

«و درباره حیض از تو سؤال می‌كنند، بگو حیض برای زنان اذیت‌‌آفرین است پس در دوران حیض از زنان كناره‌گیری كنید و تا وقتی كه پاک می‌شوند، به ‌آنها نزدیک نشوید و مقاربت نكنید».

در این آیه خداوند ما را از دخول كردن در فرج به هنگام حیض، منع كرده است درحالی‌كه حیض فقط چند روز طول می‌كشد. پس چگونه دخول كردن در مقعد جائز می‌باشد در حالی‌كه نجاست همواره در آن باقی است؟! و ایضاً در این آیه روشن می‌شود كه چیزی كه از دخول كردن در آن منع شده است همان فرج [آلت تناسلی زن] است و مقعد نیست. زیرا، حیض فقط متعلق به فرج است، اما مقعد، پس حالش، آن‌طوری است كه قبل از حیض بوده است. پس اگر دخول كردن در مقعد قبل از حیض، جائز می‌بود، اكنون هم هیچ اشكالی نداشت.

علاوه بر این، اگر مسأله این‌گونه می‌بود، در این صورت، آیه هم بدین صورت می‌بود: (فاعتزلوا الفروج في الـمحيض) و این گونه نمی‌بود چنان‌كه چنین است ﴿فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ﴾.

و از ابوهریره روایت شده كه پیامبر فرموده است: (كسی كه سراغ غیب گویی برود و گفته‌اش را باور كند، یا با زنی حائضه نزدیكی كند، یا با زنش از پشت دخول كند، در حقیقت از آنچه كه بر محمد نازل شده، بری شده است»[[130]](#footnote-130).

و نیز پیامبر فرموده: «ملعون من اتی امراة فی دبرها» ترجمه «ملعون است كسی كه در معقد زنی دخول كند»[[131]](#footnote-131).

خدایا، ما را از فاحشه‌ها و معصیت‌ها و فتنه‌ها، چه آنچه كه از آنها ظاهر است و چه آنچه كه از آنها نهان و باطن است، دور بدار. آمین ...

مسأله پانزدهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيدة رجعت

و عباس قمی در كتاب فارسی (منتهی الامال) گفته است: «صادق فرموده است: از ما نیست كسی كه به رجعت ما ایمان ندارد، و به حلال بودن صیغه اعتراف نمی‌كند»[[132]](#footnote-132).

و محمد باقر مجلسی گفته است: «ابن بابویه در ـ علل الشرایع ـ از امام محمد باقر نقل كرده كه او گفته است: وقتی كه مهدی ظهور می‌كند، عایشه را زنده خواهد کرد، و بر او حد جاری می‌كند»[[133]](#footnote-133).

و مقبول احمد در ترجمه معانی قرآن نقل كرده است: «از امام محمد باقر ، در تفسیر قمی و تفسیر عیاشی، روایت شده كه مراد از این آیه « الآخرة» رجعت است و معنای رجعت این است كه رسول و ائمه و خواصی از مؤمنان و خواصی از كافران، قبل از قیام قیامت، به دنیا خواهند آمد، تا خیر و ایمان برتری یابد و كفر و عصیان نابود شود»[[134]](#footnote-134).

و ملا محمد باقر مجلسی در كتاب حق‌الیقین فارسی، كلام طویلی را ذكر كرده كه حاصل آن چنین است: وقتی كه مهدی (اندكی قبل از قیامت) ظهور می‌كند، دیوار قبر رسول را خواهد شكافت، و ابوبكر و عمر را از قبرهایشان بیرون می‌آورد، و آنها را زنده می‌كند سپس آنها را به دار می‌آویزند. (پناه بر خدا) سپس در ارتباط با مهدی می‌گوید: «سپس به مردم دستور می‌دهد كه جمع شوند. سپس ظلم و كفری كه از آغاز جهان تا پایان آن صورت گرفته، گناه آن، همگی بر روی آن دو نوشته می‌شود (یعنی بر دوش ابوبكر و عمر قرار داده می‌شود.)، و هر خونی كه در هر زمانی كه از آل محمد ریخته شده، بلكه هر خون بناحقی كه ریخته شده، و هر جماع حرامی كه صورت گرفته، و هر مال ربا یا حرامی كه خورده شده و هر ظلم و گناهی كه تا ظهور مهدی واقع شده، همه این‌ها، در شمار اعمال آن دو قرار خواهند گرفت»[[135]](#footnote-135).

و مجلسی بعد از این سخن نیز نقل كرده: «وقتی كه مهدی ظهور می‌كند، اولین كسی كه با او بیعت می‌كند، محمد ، پس علی است و الله تعالی او را به وسیله ملائكه مساعدت می‌كند. و شیخ طوسی و نعمانی از امام رضا روایت كرده‌اند كه: از علامت‌های ظهور مهدی این است كه او به‌صورت عریان در مقابل خورشید ظاهر می‌شود. و ندا دهنده‌ای ندا در می‌دهد: این همان امیرالمؤمنین است. بازگشته تا ظالمان را به هلاكت برساند»[[136]](#footnote-136).

و این از بزرگترین اكاذیب شیعه مخالف با قواعد دین اسلامی و اسلام است، و همه ادیان آسمانی بر این اجماع دارند، كه انسان در این دنیا عمل می‌كند، سپس می‌میرد سپس در روز قیامت در مقابل الله تعالی محشور كرده می‌شود. و در آنجا خداوند در ارتباط با اعمالش او را بازخواست خواهد كرد. اما شیعه به دروغ و افتراء می‌خواهند كه مهدی را در مقام محاسبه كننده انسان‌ها بنشانند. این روایت‌ها با وجود آنكه باطل هستند، در واقع توهین بزرگی به حضرت محمد و سالار ما، حضرت علی می‌باشند. زیرا آنها را طوری قرار می‌دهند كه با مهدی كه از فرزند آنها پدید خواهد آمد، با او بیعت می‌كنند. و آیا این هم اهانت نیست كه مهدی به‌صورت عریان و بدون لباس ظاهر می‌شود؟! و اما در ارتباط با دو شیخ بزرگوار حضرت ابوبكر و عمر و بغض و كینه‌ای كه نسبت به آنها ظاهر می‌شود، باید بگوییم كه احتیاج به توضیح ندارد، زیرا همه این‌ها كه درباره آنها می‌گویند خلاف نقل و عقل است، حال چه رسد به اینكه منطقی باشد كه شخصی گناهان افراد قبل از خود را به دوش بكشد. در حقیقت این چشمها نیستند كه كور هستند بلكه این قلب‌هایی كه در سینه‌ها هستند، كور می‌باشند.

مسألة شانزدهم:
از عقاید فاسد آنها

عقیدة طینت [سرشت]

محمد یعقوب كلینی در اصول كافی (باب طینت مؤمن و كافر) را ذكر كرده، و روایت‌هایی را در آن آورد که ، كه ما بعضی از آنها را نقل می‌كنیم. (از عبدالله‌بن‌كیان روایت است كه گفت به ابی عبدالله گفتم: فدایت بشوم، من خدمتكار تو عبدالله‌بن‌كیان هستم. گفت: اما نسبت را می‌شناسم، ولی تو را نمی‌شناسم. به او گفتم: من در كوه به‌دنیا آمدم. و در سرزمین ایران نشأت گرفتم، و من در تجارت‌ها با مردم قاطی می‌شوم و غیر از اینها ... با شخصی در آمیخته می‌شوم می‌بینم كه از آوازه‌ای خوب و اخلاقی زیبا برخوردار است، و امین است. با این حال وقتی درباره شما از او نظرخواهی می‌كنم، می‌بینم كه با شما سر جنگ دارد و شما را دوست ندارد. و با شخصی قاطی می‌شوم، كه بداخلاق است، و امانت‌دار نیست، و هرزه است، با این حال وقتی سخن به میان می‌آید، دم از ولایت و دوستی شما می‌زند.

چگونه این مسأله ممكن است؟! او به من گفت: ای ابن كیان آیا ندانسته‌ای كه خداوند طینتی از بهشت و طینتی از آتش برگرفت و همه آنها را با هم قاطی كرد، پس این را از این، و این را از این گرفت. پس امانت و حسن اخلاق و آوازه نیكی كه در آنها دیده‌ای، علتش این است كه سرشت بهشتی آنها را لمس كرده و آنها به سرشت اصلی خود باز می‌گردند. و آن كم امانتی و بداخلاقی و هرزگی را كه از آن گروه دیگر دیدی، علتش آن است كه سرشت آتشی آنها را لمس كرده، و آنها هم به سرشت اصلی خود باز می‌گردند.» و همچنین از (ابراهیم از ابوعبدالله نقل است كه گفته است: وقتی كه الله تعالی خواست آدم علیه السلام را خلق كند، جبرئیل را در اولین ساعت روز جمعه فرستاد: او با دست راستش مشتی برداشت. و مشتش از آسمان هفتم تا آسمان دنیا رسید. و از هر آسمانی خاكی برگرفت و مشت دیگر از زمین هفتم علیا تا زمین هفتم پایین، برگرفت. آنگاه الله تعالی فرمانش را اجرا كرد. و مشت اول را با دست راستش نگاه داشت و آن مشت دیگر را با دست چپش. آن نگاه آن خاک به دو قسمت شكافته شد. آنگاه مشتی را در زمین پاشید و قسمتی را در آسمان‌ها به آنچه كه در دست راستش بود گفت: از تو پیامبران و رسولان و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و خوشبختان و كسانی كه بزرگی آنها را می‌خواهم، بوجود می‌آید. آنچه را ـ چنان‌كه فرمود ـ برای آنها واجب كرد. و به آنچه را كه در دست چپش بود، گفت: از تو انسان‌های جبار و مشرک و كافر و سركش و كسانی را كه پستی و بدبختی آنها را می‌خواهم، پدید می‌آیند. آنچه را كه فرمود، برای آنها واجب كرد، چنان كه فرمود: سپس، آن دو طینت با هم قاطی شدند. و این همان گفته الله تعالی است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلۡحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ﴾ [الأنعام: 95]. ‌«خداوند شكافنده دانه و هسته است» آن دانه طینت مؤمنین است كه الله تعالی محبت او را بر سر آن افكنده است. و نوی [= هسته] طینت كافران است، كه از هر خیری دور شده‌اند. و صرفاً به این دلیل «نوی» نام نهاده، كه او از هر چیز دور است و از آنان خودداری می‌كند. و خداوند فرموده:

﴿يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ﴾ [الروم: 19].

«زنده را از مرده، و مرده را از زنده خارج می‌سازد».

آن زنده، مؤمنی است كه طینت او،‌ از طینت كافر خارج می‌شود، و آن مرده‌ای كه از زنده خارج می‌شود، همان كافری است كه از طینت مؤمنی خارج می‌شود. پس آن زنده، مؤمن است، و آن مرده، كافر. و این همان گفته الله تعالی است: ﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ﴾ [الأنعام: 122]. پس مردن وی بدین قرار است كه طینت وی با طینت كافر قاطی می‌شود. و حیات وی زمانی بود، كه خداوند با سخن و فرمان خود (میان این دو) جدایی و تقسیم قرار داده، پس آن، این‌گونه است. خداوند مؤمن را در تولدی (دوباره) از تاریكی خارج می‌سازد. بعد از آن كه او را وارد نور می‌سازد. و بعد از آن كه كافران را وارد نور ساخته بود، آنها را از نور به تاریكی خارج می‌سازد. و این همان گفته‌ الله تعالی است:

﴿ لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيّٗا وَيَحِقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٧٠﴾ [يس: 70].

و از این روایت‌ها، عقیده فاسد شیعه مبنی بر این كه حسنات كفار و در ضمن آنها عامه اهل سنت و جماعت (یعنی هر كسی جز شیعه) به شیعه رافضی داده می‌شود، و گناهان شیعه به دوش كفار و اهل سنت ـ برحسب اعتقادشان ـ انداخته می‌شود، ظاهری می‌گردد. و این مخالف عدالت ربانی است، و عقل آن را انكار می‌كند، ‌و فطرت سالم آن را نمی‌پذیرد. در حالی‌كه خداوند فرموده است‌:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [فاطر: 18].

«هیچ كس گناه دیگری را بر دوش نمی‌‌گیرد».

و فرموده است:

﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨﴾ [المدثر: 38].

«هر نفسی در گرو آنچه است كه انجام داده است».

و فرموده است:‌

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: 7-8].

«هر كس به اندازه یک مثقال ذره كار خوب انجام دهد،‌ آن را خواهد دید، و هر كس به اندازه یک مثقال ذره كار بد انجام دهد، آن را خواهد دید».

و الله تعالی فرموده:‌

﴿وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ﴾ [النحل: 111].

«هر نفسی را با آنچه كه انجام داده،‌می‌میراند».

این آیات و بسیاری دیگر از آیات و احادیث زیاد و صحیح در این معنی،‌ این عقیده فاسد را رد می‌كند. پس این عقیده، عقیده‌ای باطل و بی‌پایه‌ است و به هیچ‌وجه با نقل و عقل و عدالت جور در نمی‌آید.

مسأله هفدهم:
از عقايد فاسد آنها

عقيده به كسب پاداش در نوحه‌سرايي و گريبان دريدن و زدن به رخساره بخاطر شهادت حسين

عقیده فوق، مخالف با عقیده اسلامی «صبر كردن به وقت گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها» می‌باشد.

شیعیان، هر ساله، در 10 روز اخیر ماه محرم، به مناسب یاد واره و خاطره شهادت حسین محافل ومجالسی برای سوگواری و نوحه‌سرایی برپا می‌كنند، و تظاهرات و راه‌پیمایی‌های بزرگی را ـ ‌با اهتمامی قابل توجه ـ در خیابان‌ها و میدان‌های شهر به راه می‌اندازند. و معتقدند كه این كار، یكی از بزرگترین (راه‌های) نزدیكی به خداست است. و رخساره‌‌های خود را با دست‌هایشان می‌زنند، و سینه‌زنی و پشت‌زنی می‌كنند، و گریبان می‌درند، و گریه می‌كنند، و فریاد یا حسین ... یا حسین... بر می‌آورند. و بویژه، در روز عاشورای ماه محرم (عاشورای حسینی) داد و فغان و همهمه‌ آنها، آكنده از آه و ناله، به اوج تمامیت خود می‌رسد و بصورت هماهنگ و صف‌ به صف خارج می‌شوند و تابوت چوبی ساخته شده حسین را بر‌می‌دارند و حمل می‌كنند، و اسبی آراسته شده با سایر زینتها را با افسار می‌كشند، و بدین طریق، حالت حسین در كربلاء با اسبش و جماعتش را نمایش می‌دهند و با دست‌مزد‌های زیادی كارگرانی را اجیر می‌كنند تا در این داد و فریاد و هرج و مرج با آنها شركت كنند، و به اصحاب رسول خدا ناسزا می‌گویند، واز آنها برائت می‌جویند، و این در حالی است كه گاهی این اعمال ـ اعمال جاهلیت اول ـ به درگیری‌های با اهل سنت ـ‌ بویژه به وقت ناسزاگویی به اصحاب رسول الله و بدگویی و طعنه زدن به خلفاء یعنی ابوبكر و عمر و عثمان منتهی می‌شود، و خون بی‌گناهان (زیادی) ریخته می‌شود. و شیعه در ایام سوگواری حسین، اموال فراوانی را خرج می‌كنند چون آنها معتقدند به این‌كه این مسأله،؛ جزیی از اصول دین، و بزرگترین شعار دینی آنها است! شیعه، فرزندانشان را به گریه كردن در این سوگواری عادت می‌دهند. و اگر آنها بزرگ شدند، دیگر به این گریه كردن عادت گرفته‌اند و تا زمانی كه بخواهند به آن ادامه می‌دهند. پس گریستن آنها، یک امر اختیاری است و غمگینی آنها، یک نوع غمگینی تصنعی، در حالی‌كه شریعت مطهر اسلام مؤكداً از نوحه (سینه‌زنی) نهی كرده است... و قرآن انسان‌ها را به راضی شدن به قضا و قدر خداوند و صبر كردن در قبال آن، سفارش كرده است. چنان‌كه در‌ آیات زیر مشهود است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ١٥٣﴾ [البقرة: 153].

«ای كسانی كه ایمان آورده‌اید، با صبر و نماز طلب یاری كنید. زیرا، الله تعالی با صابران است».

﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾ [البقرة: 155-156].

«و مژده به صابران؛ كسانی كه وقتی دچار مصیبتی می‌شوند، می‌گویند ما از خدایم و به او باز می‌گردیم، بر آنها، رحمت و درودهایی از طرف پروردگارشان، جاری است. و آ‌نانند هدایت یافته‌گان».

﴿وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ﴾ [العصر: 3].

«و یكدیگر را به حق و راستی سفارش كنید و یكدیگر را به صبر پیشگی توصیه نمائید».

﴿وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡمَرۡحَمَةِ﴾ [البلد: 17].

«و یكدیگر را به شكیبایی و مرحمت سفارش كنید».

آنان اصحاب (و یاران) میمنه (كسانی كه نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود) می‌باشند».

 و الله تعالی فرموده:‌

﴿وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ﴾ [البقرة: 177].

«و كسانی كه در برابر محرومیت‌ها، و بیماری‌ها و در میدان جنگ، صبر و استقامت بخرج می‌دهند».

گذشته از این، از ائمه معصوم شیعیان هم مطالبی در این باره، ذكر شده است. در نهج‌البلاغه ذكر شده: «و علی بعد از وفات پیامبر در حالی‌كه روی سخنش با او بود، گفت: اگر شما قبلاً از جزع و فزع نهی نمی‌كردی و به صبر و شكیبایی دستور نمی‌دادی، بخاطر از دست دادن شما چه‌ها و چه‌ها كه نمی‌كردیم.» و نیز در نهج‌البلاغه ذكر شده، «علی فرموده: هر كس در هنگام مصیبت دستش را بر رانش زند، ‌در واقع عملش نابود شده».

و طبق نقلی كه نویسنده فارسی زبان منتهی‌الآمال داشته است، حسین در كربلا به خواهرش زینب گفت: ‌ای خواهر، تو را به خدا سوگند می‌دهم و تو باید بر این سوگند محافظت كنی، اگر من كشته شدم، گریبان ندر، و رخساره‌ات را با ناخن‌هایت نخراش، و ندای آه و ناله و هلاكت ... سر نده، بخاطر شهادت من!»[[137]](#footnote-137).

و ابو جعفر قمی نقل كرده كه امیرالمؤمنین در یكی از آموزش‌هایش به یارانش گفت: ‌لباس سیاه نپوشید، زیرا لباس فرعون است[[138]](#footnote-138). و در تفسیر صافی در ذیل آیه: ﴿وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ﴾ [الممتحنة: 12]. آمده كه پیامبر با زنان بیعت كرد بر سر این كه لباس را سیاه نكنند، و گریبانی را ندرند. و ندای وای ... وای ... سر ندهند. و در فروع كافی كلینی آمده كه پیامبر به فاطمه زهرا سفارش كرد «اگر من مردم، چهره‌ات را نخراش، و وای ... وای ... نكن، و نوحه‌ای برای من نسرای».

و در آنجا روایت‌های بسیاری در كتب شیعه ذكر شده كه در آنها صراحتاً از نوحه‌سرایی، و وای وای كردن، و گریبان دریدن و رخساره زدن و مانند اینها از جلوه‌های جزع و فزع بر مصائب و عدم صبر كردن بر آنها، نهی شده است. و در اینجا فقط با نمونه‌‌های (اندكی) از روایت‌های آنان، این مطلب را اثبات كرده‌ایم. و هر كسی كه می‌خواهد به تفصیل این موضوع را دنبال كند، باید به كتاب بنده بعنوان «حقیقت سوگواری» مراجعه كند. زیرا من در آن كتاب، دامنه بحث را گسترش داده‌ام»، و برای رد كردن سوگواری و مجلس نشینی این چنین آنها، كه مخالف عقیده «صبر در اسلام» است، ‌روایت‌هایی را از خود كتاب‌های آنان ذكر كرده‌ام.

(رساله‌ای) را كه مشاهده كردید، چیزی است كه توانستم با عجله، آن را به بندگان مؤمن خدا، در ارتباط با عقاید باطل شیعه دوازده امامی جعفری روافض، تقدیم دارم. در هر فصلی از آن، فقط نمونه‌های اندكی از منابع آنها را ذكر كرده‌ام. و هر كسی می‌خواهد چیز بیشتری از آنها بداند، باید به خود منابع شیعه مراجعه كند.

از الله تعالی مسألت دارم كه مسلمانان را با فضل و احسانش از اكاذیب شیعه و گمراهی‌های آنان حفظ كند، زیرا دروغ، و گمراهی، ‌حسنات و نیكی‌ها را نابود می‌كند، و او را از اسلام بیرون می‌آورد. و از او می‌خواهم كه ما را به راه مستقیم هدایت کند، و بر حق آشكار، پا برجا بدارد. و ما را توفیق دهد برای ارائه اقوال و اعمال و نیات و هدایتی كه دوست دارد و می‌پسندد، او بر هر چیزی تواناست.

وصلى الله على سيدنا محمد، وآله وصحبه وأزواجه وأتباعه أجمعين وبارك وسلم تسليما. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

عبدالستار تونسوی/ 4/11/1403 ﻫ.

1. - اصول كافی چاپ هند/ص 259 [↑](#footnote-ref-1)
2. - رجال الكشى، چاپ هند/ص 138 [↑](#footnote-ref-2)
3. - بیوگرافی مقبول احمد, ص 339 [↑](#footnote-ref-3)
4. - بیوگرافی مقبول احمد, ص 923 [↑](#footnote-ref-4)
5. - بیوگرافی مقبول احمد, ص 1043 [↑](#footnote-ref-5)
6. - اصول كافی ص 83. [↑](#footnote-ref-6)
7. - اصول كافی ص 84. [↑](#footnote-ref-7)
8. - اصول كافی ص 117. [↑](#footnote-ref-8)
9. - اصول كافی ص 160. [↑](#footnote-ref-9)
10. - اصول كافی ص 278. [↑](#footnote-ref-10)
11. - اصول كافی ص 158. [↑](#footnote-ref-11)
12. - اصول كافی ص 193. [↑](#footnote-ref-12)
13. - اصول كافی ص 40. [↑](#footnote-ref-13)
14. - یعنی الله تعالی اطلاع نداشته كه حسین خواهد مرد. و چون از آن مطلع شد، این امر را به تأخیر انداخت (خدا آنها را هلاک كند). [↑](#footnote-ref-14)
15. - اصول كافی، ص 232، طبع هند. [↑](#footnote-ref-15)
16. - اصول كافی ص 177 [↑](#footnote-ref-16)
17. - اصول كافی ص 165. [↑](#footnote-ref-17)
18. - اصول كافی ص 177. [↑](#footnote-ref-18)
19. - اصول كافی ص 109. [↑](#footnote-ref-19)
20. - اصول كافی ص 154. [↑](#footnote-ref-20)
21. - نهج البلاغه, جزء 1 ص 183. [↑](#footnote-ref-21)
22. - معرفة اخبار الرجال (رجال الكشی) ص 72 . [↑](#footnote-ref-22)
23. \* ای كسانی كه به شما كتاب داده شده، به نور مبین و روشنی كه بر علی نازل كرده‌ایم، ایمان بیاورید. «نعوذبالله». [↑](#footnote-ref-23)
24. - فصل الخطاب, چاپ ایران, ص180. [↑](#footnote-ref-24)
25. - تفسیر صافی /تالیف ملا حسن ص 11. [↑](#footnote-ref-25)
26. - کتاب (الاحتجاج) طبرسی چاپ نجف ص 225/– تفسیر صافی, ص 11- فصل الخطاب ص 7. [↑](#footnote-ref-26)
27. - فصل الخطاب ص 97. [↑](#footnote-ref-27)
28. - الاحتجاج , احمد بن ابی طالب طبرسی, ص 383. [↑](#footnote-ref-28)
29. - فصل الخطاب, چاپ ایران, ص 32. [↑](#footnote-ref-29)
30. - تفسیر صافی, تالیف ملا حسن ص 11. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مرجع سابق ص 13. [↑](#footnote-ref-31)
32. - اصول كافی، چاپ هند ص 671. [↑](#footnote-ref-32)
33. - مرآة العقول شرح الاصول والفروع، ج 2، ص 539، تالیف ملا محمد باقر مجلسی. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الصافی شرح اصول الکافي- کتاب فضل القرآن جزء 6 بخش نوادر ص 75, تالیف ملا خلیل قزوینی. [↑](#footnote-ref-34)
35. - فصل الخطاب, تالیف حسین نوری طبرسی, ص 227. [↑](#footnote-ref-35)
36. - مرجع سابق, ص 31. [↑](#footnote-ref-36)
37. - فصل الخطاب, ص 211. [↑](#footnote-ref-37)
38. - فصل الخطاب, ص 228. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مرآة العقول شرح الاصول والفروع، ج 2، ص 171، تالیف ملا محمد باقر مجلسی. [↑](#footnote-ref-39)
40. - تفسیر صافی, تالیف ملا حسن ص 14.

ج [↑](#footnote-ref-40)
41. - حق الیقین, باقر مجلسی, ص 347. [↑](#footnote-ref-41)
42. - تفسیر منهاج صادقین ص 356, تالیف ملا محمد کاشانی. [↑](#footnote-ref-42)
43. - فروع کافی ج 3, ص 52. [↑](#footnote-ref-43)
44. - فروع کافی, کتاب الروضه ص 29. [↑](#footnote-ref-44)
45. - اصول کافی, تالیف کلینی ص 294. [↑](#footnote-ref-45)
46. - فروع کافی, کتاب جنائز , ص 188. [↑](#footnote-ref-46)
47. - فروع کافی, کتاب جنائز , ص 189. [↑](#footnote-ref-47)
48. - حق الیقین , به زبان فارسی, محمد باقر مجلسی, ص 519. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مرجع سابق, ص 378 – حیات القلوب ج 2 ص 854. [↑](#footnote-ref-49)
50. - ترجمه قرآن به زبان اردو, سوره احزاب, مقبول احمد, ص 840 [↑](#footnote-ref-50)
51. - اصول کافی , کلینی ص 278. [↑](#footnote-ref-51)
52. - فروع کافی, ج 2 , کتاب نکاح ص 157. [↑](#footnote-ref-52)
53. -مرجع سابق 157. [↑](#footnote-ref-53)
54. -جلاء العیون,مجلسی ,چاپ ایران ص 61. [↑](#footnote-ref-54)
55. - احتجاج, طبرسی, تالیف احمد علی بن ابی طالب طبرسی,ص 145. [↑](#footnote-ref-55)
56. - احتجاج, طبرسی, ص 157. [↑](#footnote-ref-56)
57. - احتجاج, طبرسی,ص 158. [↑](#footnote-ref-57)
58. - حیات القلوب, جزء2, ص 846 , و این روایات همگی در فروع کافی جلد سوم در کتاب روضه آمده است. [↑](#footnote-ref-58)
59. - حیات القلوب, جزء2, ص 866. [↑](#footnote-ref-59)
60. - فروع کافی, کلینی کتاب الروضة, ص 115. [↑](#footnote-ref-60)
61. - حق الیقین مجلسی, ص 367. [↑](#footnote-ref-61)
62. - حق الیقین مجلسی, ص 522. [↑](#footnote-ref-62)
63. - معرفة اخبار الرجال ص 8، (رجال الكشی، محمد بن عمر الكشی). [↑](#footnote-ref-63)
64. - مرجع سابق, ص 4. [↑](#footnote-ref-64)
65. - مرجع سابق, ص 135 , کمیت بن زید. [↑](#footnote-ref-65)
66. - مرجع سابق ص 135. [↑](#footnote-ref-66)
67. - تفسیر قمی , علی بن ابراهیم قمی. [↑](#footnote-ref-67)
68. - مرجع سابق ص 259. [↑](#footnote-ref-68)
69. - تفسیر قمی, ص 218, بیوگرافی مقبول احمد ص 551. [↑](#footnote-ref-69)
70. - تفسیر قمی, ص 322, بیوگرافی مقبول احمد ص 1027. [↑](#footnote-ref-70)
71. - بیوگرافی مقبول احمد ص 674. [↑](#footnote-ref-71)
72. - اصول کافی ص 158-159. [↑](#footnote-ref-72)
73. - مرجع سابق, 174. [↑](#footnote-ref-73)
74. - فروع کافی ج 2. [↑](#footnote-ref-74)
75. - فروع کافی, کتاب الروضة. [↑](#footnote-ref-75)
76. - اصول کافی, ص 482. [↑](#footnote-ref-76)
77. - مرجع سابق, ص 483. [↑](#footnote-ref-77)
78. - مرجع سابق, ص 484. [↑](#footnote-ref-78)
79. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-79)
80. - فروع کافی, ج3, ص 52. [↑](#footnote-ref-80)
81. - فروع کافی, ج 3 ص 80. [↑](#footnote-ref-81)
82. - اصول کافی ص 171. [↑](#footnote-ref-82)
83. - مرجع سابق ص 37. [↑](#footnote-ref-83)
84. - مرجع سابق ص 163. [↑](#footnote-ref-84)
85. - فروع کافی, ج3, ص 48. [↑](#footnote-ref-85)
86. - اصول کافی, ص 557. [↑](#footnote-ref-86)
87. - معرفة اخبار رجال ص 106. [↑](#footnote-ref-87)
88. - جلاء العیون, باقر مجلسی, ص 348. [↑](#footnote-ref-88)
89. - اصول کافی ص 482. [↑](#footnote-ref-89)
90. - مرجع سابق ص 484. [↑](#footnote-ref-90)
91. - مرجع سابق ص 483. [↑](#footnote-ref-91)
92. - مرجع سابق ص 482. [↑](#footnote-ref-92)
93. - مرجع سابق ص 484. [↑](#footnote-ref-93)
94. -فروع کافی, کلینی , کتاب الروضة, ص 137. [↑](#footnote-ref-94)
95. - اصول کافی, 484. [↑](#footnote-ref-95)
96. - مرجع سابق, 484. [↑](#footnote-ref-96)
97. - مرجع سابق 485. [↑](#footnote-ref-97)
98. - تفسیر منهج الصادقین, تالیف ملا فتح اللخ کاشانی, ص 356. [↑](#footnote-ref-98)
99. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-99)
100. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-100)
101. - منتهی الآمال, ج2, ص 341. [↑](#footnote-ref-101)
102. - عجاله حسنه، بیوگرافی رساله متعه، محمدباقر مجلسی ص 15. [↑](#footnote-ref-102)
103. - مرجع سابق ص 16. [↑](#footnote-ref-103)
104. - عجاله نافعه, ص 16. [↑](#footnote-ref-104)
105. - من لا یحضره الفقیه, ص 320 ( لأبی جعفر محمد بن بابویه قمی). [↑](#footnote-ref-105)
106. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-106)
107. - مرجع سابق, ص 329. [↑](#footnote-ref-107)
108. - مرجع سابق, 330, و منتهی الآمال ج3 ص 341. [↑](#footnote-ref-108)
109. - تفسیر منهاج الصادقین, 357. [↑](#footnote-ref-109)
110. - تهذیب, تالیف ابی جعفر محمد بن حسن طوسی, ج 2 , ص 188. [↑](#footnote-ref-110)
111. -مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-111)
112. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-112)
113. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-113)
114. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-114)
115. - تهذیب, تالیف ابی جعفر محمد بن حسن طوسی, ج 2 , ص 193. [↑](#footnote-ref-115)
116. - فروع کافی ج 2 کتاب النکاح ص 198. [↑](#footnote-ref-116)
117. - صحیح مسلم, ج 1, ص 451, چاپ هند [↑](#footnote-ref-117)
118. - مسلم ج 11 ص 452, چاپ هند. [↑](#footnote-ref-118)
119. - ترمذی ص 132, چاپ باکستان. [↑](#footnote-ref-119)
120. - تهذیب ج 2 ص 186, الاستبصار ج 3 ص 142. [↑](#footnote-ref-120)
121. - الاستبصار ج 2 ص 136 أبی جعفر محمد بن حسن طوسی. [↑](#footnote-ref-121)
122. - مرجع سابق, و فروع کافی ج 2 ص 200 محمد یعقوب کلینی. [↑](#footnote-ref-122)
123. - الاستبصار ج 2 ص 137. [↑](#footnote-ref-123)
124. - الاستبصار ج 3 ص 243. [↑](#footnote-ref-124)
125. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-125)
126. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-126)
127. - مرجع سابق ج3 ص 444. [↑](#footnote-ref-127)
128. - مرجع سابق ص 243. [↑](#footnote-ref-128)
129. - مرجع سابق [↑](#footnote-ref-129)
130. - مسند ابی‌داود، کتاب الکهانة والتطهیر، ص 545. [↑](#footnote-ref-130)
131. - مسند ابی داود، باب في جامع النکاح، ص 294. [↑](#footnote-ref-131)
132. - منتهی‌الآمال، ج 2، ص 341، عباس قمی

 [↑](#footnote-ref-132)
133. - حق الیقین، ص 347، محمدباقر مجلسی [↑](#footnote-ref-133)
134. - بیوگرافی مقبول احمد، ص 535 [↑](#footnote-ref-134)
135. - حق‌الیقین، ص 360، محمدباقر مجلسی. [↑](#footnote-ref-135)
136. - حق‌الیقین، ص 347، محمدباقر مجلسی. [↑](#footnote-ref-136)
137. - منتهی‌الآمال، جزء اول، ص 284. [↑](#footnote-ref-137)
138. - من لایحضره الفقیه، ص 51، ابوجعفر محمدبن بابویه قمی. [↑](#footnote-ref-138)